



رُمان تاریخی در ادبیات فارسی کنونی

ب. نیکیتین*

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

پیدایش رُمان تاریخی نوین فارسی کاملاً تازگی دارد. نخستین آزمایش در این نوع ادبی، چنان‌که پروفسور ادوارد براون^۱ در جلد چهارم اثر استادانه خود در ادبیات فارسی (ص ۴۶۴-۴۶۶) نشان داده، به قلم شیخ موسی همدانی، مدیر مدرسه نصرت در شهر همدان بوده است. رُمان عشق و سلطنت او ظاهراً در سال ۱۳۳۴ قمری نوشته شد و سه سال بعد در همدان به چاپ رسید.

آقای چایکین^۲، نویسنده شرحی مختصر درباره ادبیات فارسی نوین^۳، که به زبان روسی در مسکو چاپ و منتشر شده، از رُمان شیخ موسی خبر نداشته و، در این نوشته خود، اثر صنعتی‌زاده به نام دامگستران یا انتقامخواهان مزدک را، که در سال ۱۹۲۱ در بمبئی

* B. Nikitine, "Le Roman historique dans la littérature persane actuelle", *Journal Asiatique*, octobre-décembre 1933.

(۱) E. BROWNE (۱۸۶۲-۱۹۲۶)، مستشرق معروف انگلیسی، صاحب آثار متعدد درباره ایران از جمله یک سال در میان ایرانیان (۱۸۹۲)؛ انقلاب و جراید و اشعار ایران؛ تاریخ ادبی ایران (۴ جلد). - مترجم

(۲) Tchäikine، کنستانتین ایوانوویچ (۱۸۸۹-۱۹۳۹)، مترجم سفارت شوروی در ایران در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۱. عضو آکادمی علوم اتحاد شوروی و انستیتوی خاورشناسی شوروی و صاحب آثاری درباره ادبیات ایرانی از جمله مقدمه و تعلیقات بهارستان جامی، مقالاتی درباره خاقانی و نظامی. - مترجم

3) Краткий очерк новейшей персидской литературы

منتشر شده^۴، نخستین رُمان تاریخی معرفی کرده است. نظر برتلس^۵ نیز در تحقیق او درباره «رُمان تاریخی قرن بیستم فارسی^۶» - که می‌نویسد این رُمان را صنعتی‌زاده در زمانی که بیش از چهارده سال سن نداشته نوشته اما در سال ۱۹۲۱ در بمبئی سپس در سال ۱۳۰۴ در تهران به چاپ رسانده - همین است. پروفیسور ادوارد براون، از این رُمان، بی‌آنکه آن را نخستین رُمان تاریخی بشمارد، یاد می‌کند و عنوانش را به عبارت "Ensnarers: or the Avengers of Mazdak" به زبان انگلیسی برمی‌گرداند و اظهار نظر می‌کند که آن ناتمام است چون در صفحه آخر آن ذکر شده است: «به اتمام رسید جلد اول» و معلوم نیست چند جلد دیگر به دنبال دارد.

ما نمی‌دانیم شیخ موسی، که به قول ادوارد براون وعده انتشار دو جلد دیگر رُمان خویش را داده، به آن وفا کرده است یا نه^۷. اما می‌توانیم خبر دهیم که جلد دوم دامگستران در سال ۱۳۰۴ شمسی در تهران منتشر شد.

ذکر این نکته برای مستشرقین خالی از فایده نیست که درست همان تذکر کوتاه پروفیسور براون درباره جلد اول دامگستران بود که نویسنده را به انتشار دنباله اثر تشویق کرد. مجتبی مینوی طهرانی در مقدمه جلد دوم [صفحه ح] در این باره چنین می‌نویسد:

در آن اوقات که مرا عهد صحبت آقای صنعتی‌زاده دست داد، نخستین چیزی که به خاطر آمد این که از ایشان اقدام به طبع جلد دوم این داستان را خواستار شوم، لیکن ایشان که به واسطه

۴) مشخصات کتاب‌شناسی آن در فهرست کتاب‌های چاپی فارسی خاناباا مشار چنین آمده است: دامگستران یا انتقامخواهان مزدک، عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی، بمبئی ۱۲۹۹ش، سربی؛ مطبوعه شرافت، بمبئی ۱۳۳۹ق، ۱۱۲ص؛ طهران ۴-۱۳۰۳ش، سربی، رقی ۱۴۲ صفحه. - مترجم

۵) E. Berihels, یوگنی ادواردوویچ (۱۸۹۰-۱۹۵۷)، مستشرق روسی و متخصص در زبان و ادبیات فارسی صاحب آثار متعدد درباره ایران و زبان فارسی از جمله تئاتر در ایران (۱۹۲۴)؛ ادبیات زبان فارسی آسیای مرکزی (۱۹۴۸). - مترجم

۶) بر اثر تصادف عجیبی، از موضوعی که ما برای سخنرانی خود در هجدهمین کنگره بین‌المللی مستشرقین در سال ۱۹۳۱ در لندن برگزیده بودیم، چنان که دو سال بعد توانستیم خبر یابیم، در همان اوان در روسیه بحث شده بود. ما، پس از آشنایی در ماه اوت ۱۹۳۳ با مجموعه‌ای به زبان روسی با عنوان Проблемы литературы Востока, Труды Института Востоковедения Академии Наук (مسائل ادبیات شرق، تحقیقات انستیتوی شرق‌شناسی در جنب آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) متوجه این امر شدیم که در صفحات ۱۱۱-۱۲۶ آن مقاله همکار شوروی ما درج شده است. از آنجا که در این تحقیق نظرگاه خاص دیگری اختیار شده، خوشبختانه از دوباره کاری پرهیز گشته است.

۷) جلدهای دوم و سوم رُمان عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر به نام‌های ستاره لیدی و شاهزاده خانم بابلی نوشته و چاپ شده است. - مترجم

مغلوپ و مشوّش شدن جلد نخستین دلسرد و افسرده شده بودند در قیام بدین کار خیر
مسامحه می نمودند ...

صنعتی زاده در این موقف مُصِرّ بود تا وقتی که جلد چهارم اثر پروفیسور براون به
تهران رسید. آن‌گاه چنان‌که مینوی [همان‌جا] نوشته:

شرحی که آن مرد بزرگ راجع به داستان دامگستران در آن کتاب مرقوم داشته‌اند مشوّق ایشان
گردید ...

مع الوصف، برحسب مفاد نامه‌ای از خود صنعتی زاده، باید این نکته را بیفزاییم
که ارزش سنجی کلی پروفیسور براون درباره رُمان تاریخی در ایران به عبارت
"Two rather ambitious attempts" (دو تلاش نسبتاً بلندپروازانه) از نظر یکی از
مؤلفان دور نمانده که می نویسد: پروفیسور براون (طاب ثراه) دامگستران را از آثار متعلق به
دستۀ سوم شمرده است.

از این مطلب، که طرداً للباب گفته شده، این نکته را برگیریم که نویسندگان ایرانی
امروز به اظهارنظرهای مستشرقان توجه دارند و سیاهۀ خود را پی گیریم.

صنعتی زاده، در سال ۱۳۰۵، رُمان تاریخی دیگری منتشر ساخت، باز مربوط به عصر
ساسانیان، به نام داستان مانی نقاش^۸. این نویسنده ما را از عنوان آثار دیگری که نوشته اما
هنوز منتشر نشده‌اند آگاه می سازد. آنها رُمان‌هایی هستند درباره اخلاف یزدگرد سوم
(مادر غمدیده)؛ احوال آقا قلی شاه سلطان حسین و پایان عمر سلسله صفوی (عشق نهانی)؛
و مربوط به آثار باب، میرزا یحیی صبح ازل، و میرزا حسینعلی بهار (زنده‌دان). در کتاب
اخیر تصاویر متعددی از دستنویس‌های باب درج شده است.

در تابستان سال ۱۹۳۳، رُمان تاریخی تازه‌ای از صنعتی زاده به نام سلحشور^۹ به ما
ارمغان شد که درباره اردشیر، مؤسس سلسله ساسانی، است.

چون صنعتی زاده، علاوه بر اینها، نویسنده چند اثر دیگری است که در مقوله مورد
بحث ما نیستند، وی را احتمالاً می توان از زمره پرثمرترین ادبای نوین ایران شمرد.

۸) مشخصات کتاب‌شناسی آن در خانابا مشار چنین آمده است: داستان مانی نقاش، عبدالحسین صنعتی زاده
کرمانی، طهران ۱۳۰۵ ش، سربی، رقعی، ۱۲۶ ص.

۹) مشخصات کتاب‌شناسی آن در خانابا مشار چنین آمده است: سلحشور، عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی،
کتاب‌فروشی اقبال، طهران ۱۳۱۲ ش، سربی، ۲۱۲ ص.

رُمان‌های تاریخی دیگری که می‌شناسیم به شرح زیرند: عروسِ مِدی^{۱۰} از عباس آریان‌پور کاشانی، تهران، آبان ۱۳۱۷؛ لازیکا از حیدرعلی کمالی، تهران ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ش)؛ شهربانو^{۱۱}، از رحیم‌زاده صفوی که ابتدا در پاورقی روزنامه ستاره ایران و سپس به صورت مجلد منتشر شد. از این نویسنده همچنین نوشته‌ای بسیار دقیق در تاریخ مختصر ایران می‌شناسیم که در سالنامه پارس ۱۳۰۹ شمسی منتشر شد و از آشنائی نویسنده با آثار معتبر و عمده اروپایی حکایت دارد.

سیاهه ما بدون ذکر رُمانی به نام داستان شمس و طغرا از شادروان محمد باقر میرزا کرمانشاهی^{۱۲}، که در مقدمه جلد دوم دامگستران به عنوان رُمان تاریخی از آن یاد شده، ناقص خواهد بود. آقای برتلس به فهرست رُمان‌های تاریخی خود اثر حسن خان نصرت‌الوزاره بدیع به نام داستان باستان را می‌افزاید که در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۹ش) نوشته شد و در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ش) در تهران انتشار یافت. سرانجام، از رُمان دیگری به قلم حیدرعلی کمالی به نام ترکان خاتون به ما خبر داده شده، که در مجله آینده (شماره‌های دو سال اول) منتشر شده، همچنین از رُمان سعید نفیسی به نام فرنگیس.

در وارد کردن اثر معروف حاجی زین‌العابدین به نام سیاحتنامه ابراهیم بیگ، که به زبان آلمانی ترجمه شده، در فهرست رُمان‌های تاریخی مُردَدیم، هر چند پروفیسور ادوارد براون آن را در همین مقوله جای داده است. در حقیقت، ما این اثر را بیشتر به ادبیات دارای گرایش هجائی و سیاسی مربوط می‌دانیم که ویژه دوران پیش از انقلاب ایران بوده است. می‌دانیم که این کتاب در شکل‌بندی روحیه سیاسی نوین در ایران بسیار مؤثر بوده است.

۱۰) مشخصات کتاب‌شناسی آن در خانابا مشار چنین آمده است: عروسِ مِدی، عباس آریان‌پور کاشانی، بروخیم، طهران ۱۳۰۸ش، سربی، رقعی، ۹۴ ص.

۱۱) مشخصات کتاب‌شناسی آن در خانابا مشار چنین آمده است: داستان شهربانو، رحیم‌زاده صفوی، طهران ۱۳۱۰ش، سربی، ۱۶۹ + ۱۴۶ + ۳۱۶ ص؛ ۱۳۲۷ش، رقعی، ۱۵۰ + ۱۱۸ + ۲۵۰ ص.

۱۲) خسروی کرمانشاهی، جدّ مادری شادروان استاد رشید یاسمی. رُمان شمس و طغرا را در اوت ۱۹۰۷ در کرمانشاه در زمان شورش بختیاری‌ها آغاز کرد. در آن زمان، او در یکی از روستاهای اطراف شهر مخفی شده بود و از فراغت خود برای نوشتن داستان بهره می‌برد. این داستان در ۲۳ شوال ۱۳۲۷/۷ نوامبر ۱۹۰۹ به پایان رسید. (برتلس)

مشخصات کتاب‌شناسی آن در خانابا مشار چنین آمده است: شمس و طغرا، محمدباقر میرزا بن محمد رحیم (خسروی کرمانشاهی)، جلد اول، کرمانشاهان ۱۳۲۸ق، سربی. - مترجم.

به هر حال، برای سخنرانی خود، از همه این آثار، داستان مانی نقاش و عروس مدی را برای بررسی مشروح‌تر برگزیدیم.

لذا، به هیچ وجه دعوی آن نداشتیم که در سخنرانی محدود به وقتی که در اختیار ما گذاشته شده بود با استقصای تمام به موضوع اعلام شده پردازیم. مقصود ما تنها این بود که توجه مستمعان را به جلوه نوین بیان ادبی در زبان فارسی جلب کنیم و بکوشیم تا جنبه ادبی و اجتماعی آن را بشناسیم.

هر چند، به رغم ناملایمات تاریخی که ایران زمین با آنها آشنا گشته، نیاز به شناخت گذشته و حفظ سنن، که باید آن را یکی از پایدارترین صور میهن دوستی شمرد (فوستل دوکولانژ)^{۱۳}، همواره در وجدان ایرانیان با استواری جا گرفته، طُرُق بیان آن در ادوار گوناگون فرق کرده است.

عاطفه ملی ایرانیان همواره توانسته است در ادبیات کشور عناصری سراغ گیرد که حدت و قوت آنها پیوسته تجدید می شده است. بی آنکه از منظومه‌های تاریخی دیگر، که از دیرباز موضوع مطالعات عمیق ایران شناسان بوده یاد کنیم، کافی است از حماسه شاهنامه نام ببریم که به نوعی با وجدان ایرانی عجین شده است.

به قول آقای مینوی، که پیش از این نقل شد، شاهنامه کامل‌ترین اثر حماسی جهان است... که از باد و باران نیابد گزند... تعبیری شرقی معادل *aere perennius*... وی همچنین از منظومه‌های نظامی، در زمره آثاری یاد می‌کند که با مردم ایران از اعمال و حرکات نیاکانشان سخن می‌گویند.

میهن دوستی ایرانی، که ناظر سطحی نگر چه بسا آن را محوگشته یا دست کم رخوت یافته پنداشته باشد، تا عصر کنونی، به حال کمون، در اعماق روح ملی جا خوش می‌کرده و به ندای شاعران، که آثارشان طی قرون پایدار مانده، زنده و بیدار می شده است. این طبع ایرانی، که بسیاری از ایران شناسان به نشان دادن عمومیت و خصایص آن در همه عرصه‌های فکری و آفرینش هنری همت گماشته‌اند، باید امری مسلّم و مقرر در نظر مستشرقان تلقی شود.

۱۳ (Fustel de Coulanges) (۱۸۲۰-۱۸۸۹)، مورخ فرانسوی، صاحب اثر معروف و بسیار مهم تاریخ مؤسسات سیاسی فرانسه قدیم (۶ جلد، ۱۸۸۲-۱۸۹۲).

باید دید که بر این شالوده پایدار، دگرگونی‌های ناشی از گذشت زمان و سیر حوادث چه سهم و نقشی داشته است. این همان چیزی است که ما، به نوبه خود، می‌خواهیم، محض نمونه، در یکی از انواع ادبی جدید، آن را بیازماییم.

برای جست و جوی آغازگاه‌های شکل‌بندی روحیه کنونی در ایران، باید به اوایل این قرن بازگردیم.

در حقیقت، در همین دوران است که در زمان سلطنت آخرین شاهان قاجار - ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، و واپسین شاه این سلسله، احمد شاه - نشانه‌های بیداری عاطفه میهن‌دوستی و ملی رفته‌رفته نمودار می‌گردد. ما در مقام آن نیستیم که تاریخچه جنبش انقلابی در ایران را بازگوییم. تا آنجا که به مضمون سخن ما مربوط است، انقلاب به خصوص ما را در فهم این معنی یاری می‌کند که نسل روشنفکر امروزی ایرانی چگونه شکل گرفته است.

ایران فئودالی و پدرسالار، آنچنان‌که در نیمه اول قرن بیستم وصف شده است، از آن تاریخ، به آهستگی دگرگونی را آغاز کرده است. نظام زراعی آن اندک اندک تغییر یافت. مالکیت ارضی، که تا آن زمان در دست خان‌ها یا دولت متمرکز بود، رفته رفته به دست طبقه بازرگانان شهری و روحانیت افتاد. وضعیت مالیاتی و قانونی کشاورزان، که تا آن زمان به ویژه با احکام شریعت نظم و نسق یافته بود، رو به وخامت نهاد.^{۱۴} مالکیت

۱۴) درباره این رسم در گیلان ← کتابچه حاجی سید محمود به نام تسویه حقوق. - مؤلف حاج سید محمود روحانی بنی‌هاشمی، که در رشت بسیار متنقد و مورد احترام بود و از این شهر به وکالت مجلس مؤسسان (۱۳۰۴) و مجلس شورای ملی (دوره هفتم ۱۳۰۷) انتخاب شد، جد مادری دکتر عنایت‌الله رضا و شوهر خاله نگارنده این سطور و داماد حاجی ملا محمد خمایی، یار نزدیک شیخ فضل‌الله نوری بود. در بازگشت از عتبات به سال ۱۳۲۳ ش، در قزوین درگذشت و در نجف (وادی السلام)، در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.

نسخه‌ای از کتابچه تسویه حقوق در ۲۸ صفحه را اخیراً دکتر عنایت‌الله رضا، نوه دختری نویسنده آن، در میان انبوه کتاب‌های تازه وارد مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (تهران) بازشناخته و تصویری از آن را در اختیار دکتر عبدالکریم گلشنی گذاشته و ایشان آن را عیناً با مقدمه‌ای حاوی شرح حال بسیار مختصر نویسنده و همچنین عکس او در شماره ۶ سال چهارم (بهار و تابستان ۱۳۸۵) مجله ره‌آورد گیل منتشر کرده‌اند.

این سند قانونی پر ارزش، که به تصویب اعضای انجمن ولایتی گیلان نیز رسیده، از وقوف کامل تهیه‌کننده

کوچک و متوسط کاهش یافت و جای خود را به تمرکز مالکیت سپرد. دیری نگذشت که جز از کشاورزان اجاره‌دار محروم از مالکیت زمین تقریباً اثری در روستا نماند. طبقات بازرگانی و سرمایه‌دار به زیان طبقات دیگر قوت گرفتند و این جریان با رشد داد و ستد با کشورهای بیگانه شدت یافت. نارضائی توده‌های روستایی که از مالکیت زمین محروم شده بودند و نیز به ویژه نارضائی محافل شهری زیر فشار این دگرگونی اجتماعی و اقتصادی افزون شد. در مراکز عمده بازرگانی کشورهای همسایه ایران، مهاجرنشین‌هایی از بازرگانان شکل گرفت که در آنها افکار نو مخمّر گردید و نیاز به تجدّد و رفّرم احساس شد. ادبیات‌شناسی خاصی، در جنب روزنامه‌هایی چون *حبل‌المتین* بمبئی، *چهره‌نمای اسکندریه* یا کتاب‌هایی چون *سیاحتنامه ابراهیم بیگ*، *سیاح هندی* و *جز آن*، پدید آمد که قاچاقی وارد ایران می‌شدند و به تحول افکار کمک می‌کردند.

سرانجام نخستین انقلاب روس در سال ۱۹۰۵ روی می‌دهد و دیری نمی‌گذرد که جنب و جوش توده‌های هم‌نژاد و هم‌کیش قفقاز در ایران بازتاب می‌یابد. نه تنها نشریات

→ آن به اصول و فروع و زوایای روابط مالک و زارع و رسم و عرف محلی در گیلان آن زمان و تجربه عمیق او حکایت می‌کند.

کتابچه مشتمل است بر مقدمه‌ای کوتاه و سه فصل به شرح زیر: فصل اول، در حقوق مالک به رعیت شامل سه قسم (حق مالک بر رعیت مستأجر در ۳۰ ماده؛ حق مالک بر رعیت مناصفه‌کار در ۱۸ ماده؛ حقوق مشترکه مالک بر عموم رعایا اعم از مستأجر و مناصفه‌کار در ۱۹ ماده)؛ فصل دوم، حقوق رعیت بر مالک در ۲۱ ماده؛ فصل سوم، حقوق مالکین هر یک به دیگری در ۱۰ ماده.

کتابچه با نام خدا و آیات ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ از سوره تیس که مضمون آنها با موضوع سند مناسبت تام دارد آغاز و با عبارت زیر ختم می‌شود:

آنچه در این کتابچه ذکر شده ممکن است که به اقتضای وقت بعد از چندی تغییر و تبدیل نماید یا امر مهمی از نظر محو شده باشد به وسیله روزنامه انجمن محترم ملی گیلان ابلاغ و اعلام می‌شود فی شهر رمضان المبارک قوی ثیل ۱۳۲۵ محمود الحسینی.

کتابچه تسویه حقوق رشت خیابان ناصریه در مطبعه عروة‌الوثقی جناب آقا یحیی تاجر رشتی زید مجده به

طبع رسید - شهر رمضان المبارک هزار و سیصد و بیست و پنج سنه ۱۳۲۵ قیمت یک نسخه یک تومان است.

غلط‌هایی عموماً مطبعی در تصویر این سند به نظر رسید به شرح زیر (ضبط درست داخل پرانتز): ص ۱ المینه (المینه)، فاخرجنا (وَ اَخرَجنا)، ومنه (فَمِنْهُ)، از قبل (از قبیل)؛ ص ۶ پله (پیله)؛ ص ۷ مزنه (مظنه)؛ ص ۹ مصامحه (مصالحه)؛ ص ۱۶ درز آید از (در زاید از)؛ ص ۱۸ گوج (کوچ)؛ ص ۱۹ مصامحه (مسامحه)؛ ص ۲۰ ذرع (زرع)؛ ص ۲۳ وارث (وراث).

ضمناً واژه‌ها و اصطلاحاتی محلی یا منسوخ در سند به کار رفته که بهتر می‌بود، برای استفاده ناآشنایان، معنی شود مثل پاپروس، عباسی، مرابعه، تخم‌جو، وادخ، رجا، بحرین، پاک‌چین، درز برنج، اربا، رمش، ورجینه، اسطلخ، ایلجار، کندوج، کروج، توسه، آزاد (درخت)، فاکون، لیغ، نویین. - مترجم.

باکو، به ویژه مثلاً ملا نصرالدین، روزنامه هجائی مصوّر که در آن برخی از عیوب جامعه مسلمان عقب مانده به باد انتقاد گرفته می شد، به بیداری افکار کمک کردند و به خصوص در رشت، نزدیک ترین شهر ایران به باکو، پژواک مساعدی یافتند بلکه انقلابیون قفقاز مأمورانی مخفی به ایران فرستادند که در رویدادها سهم فعالی کسب کردند. طرداً للباب بگویم که در این باره می توان به بروشوری مراجعه کرد که در سال ۱۹۱۰، با عنوان سوسیال دموکرات های قفقاز در انقلاب ایران، در پاریس منتشر و، در اثری شوروی که در سال ۱۹۲۵ در مسکو انتشار یافت، تجدید طبع شد.

بی آنکه بیش از این در این دوره درنگ کنیم، تنها به این نکته اشاره کنیم که وجدان ملی بس حساس است و این حساسیت به ویژه در مطبوعات جلوه گر می شود، که رونق فوق العاده می یابد، و نیز در نوشته های دارای گرایش سیاسی و نظایر آن که هم نظام استبدادی را آماج می سازد و هم سلطه و نفوذ بیگانه را.

بدین سان، به نوعی شاهد شکل گیری روحیه و فکری نو در انجمن^{۱۵} هایی هستیم که تنها در تهران، پس از اندک زمانی یعنی در ژوئن ۱۹۰۸ [۳۲۶ق/۱۳۸۵ش] شمار آنها به ۱۴۰ می رسد. این انجمن ها بیانیه ها و اعلامیه هایی خطاب به مردم پخش می کنند در حالی که روزنامه های بی شماری، که سوای چند فقره از مهم ترها عمری کوتاه دارند، با آنها هم صدا می شنوند.

این نخستین تکان ها، نه تنها آنچنان که میهن دوستان ایرانی با آن همه شوق و شور انتظار داشتند این بیماری ها را درمان نکرد، به مشکلات سیاسی و اقتصادی بسیار جدی و سرخوردگی های تلخی نیز منجر شد.

هنوز لازم بود سال هایی بگذرد تا انقلاب ایران، در پرتو مساعدت اوضاع و احوال و جلوس شخصیتی بر تخت کیانی، بتواند نیروی ملی را به سوی کاری سازنده هدایت کند. مع الوصف، میهن دوستی ایرانیان، که در میراث تاریخی بس پرمایه ای ریشه دارد، در این سال های انقلابی پیش از جنگ، بلا تردید طیّ مرحله ای مهم را در پیش گرفت که از حدّت و شدّت آن حکایت دارد.

۱۵) از این پس، کلمات و عباراتی که با حروف ایرانیک سیاه در ترجمه آمده اند جملگی در متن اصلی به زبان و خط فارسی نقل شده اند. - مترجم

آقای پرتلس، به نوبه خود، نشأت رُمان تاریخی در ایران را چنین تحلیل می‌کند:

بورژوازی رفته رفته احساس می‌کند که زیر پایش سفت و محکم است، لیکن مع‌الوصف، انقلاب به پایان منطقی خود نرسیده است و در راه کمال دو چیز مانع آن شده است: از سویی، ضعف طبقه سرمایه‌داری ایرانی که بیشتر افراد آن جز به داد و ستد فراورده‌ها نمی‌پردازند در حالی که از صنعت تقریباً خبری نیست؛ از سوی دیگر، فشار امپریالیسم غربی که آشکارا حامی و پشتیبان فئودال‌هاست. بعداً عامل دیگری بر این دو افزوده می‌شود و آن ترس از جنبش انقلابی توده‌های زحمتکش است که چون آغاز گردد، چه بسا از چارچوب انقلاب سرمایه‌داری فراتر رود و به محو خود طبقه سرمایه‌دار منجر گردد. از آنجا چرخش ناگهانی به راست و خیز به سوی «قدرت» و استبداد روشن‌بینانه ناشی می‌گردد که احياناً با دیکتاتوری نظامی آغاز شود و بتواند، از سویی، فئودال‌ها را به اطاعت وادارد و، از سوی دیگر، جنبش انقلاب توده‌ها را از ریشه محو و نابود سازد و به طبقه سرمایه‌داری امکان رشد دهد. این گرایش‌ها به آن منجر شد که بخشی از طبقه سرمایه‌داری ظهور رضاخان را، که در شخص او می‌خواست مدافع خود را سراغ گیرد، جشن گرفت. درست است که این آرزوها تماماً برآورده نشد، چون رضاخان، با همه سرکوب بی‌رحمانه جنبش دهقانی و کارگری، نشان داد که در واقع مدافع منافع زمین‌داران بزرگ و خادم وفادار امپریالیسم بریتانیایی است و به سرنوشت طبقه سرمایه‌داری ایرانی چندان علاقه‌ای ندارد. با این‌همه، ظاهراً، در این هنگام، بورژوازی از بد و بدتر بد را برگزید و آگاهانه از هرگونه حرکت تهاجمی کمابیش فعالی خودداری کرد. (همان اثر، ص ۱۱۳)

آقای پرتلس نظر خود را به صراحت چنین بیان می‌کند:

... در انقلاب ۱۹۰۶-۱۹۱۱ [انقلاب مشروطیت]، کارمندان و افسران جزء مصممانه به صف بورژوازی می‌پیوندند. این محافل اند که، در آغاز قرن بیستم، به صورت فعالان اصلی «انقلاب ادبی» خودنمایی می‌کنند و قاطعانه در مقابل شاعر درباری قرار می‌گیرند که ترجمان ایدئولوژی اشرافیت فئودالی بود. نخستین وظیفه اینان، که دست‌اندرکار ادبیات بودند، آن بود که مضامین مرسوم و همیشگی فئودالی را درهم شکنند و از قید قالب‌هایی که ادبیات هزارساله مقرر داشته بود رها شوند. اما وارد کردن مضامین تازه و دگرگون ساختن شیوه‌های ادبی با استفاده از همان زبان ادبی کهن امکان‌پذیر نبود، به‌گونه‌ای که مسئله، در اثر ضرورت آفریدن زبانی ادبی که برای نیل به مقاصد مقرر مناسب باشد، باز پیچیده می‌شد. زبان ادبیات کلاسیک کهن، که در قرن نوزدهم زبان ادبی مرسوم شده بود، در خورد آن نبود. این زبان، که محصول نوعی و نمونه‌وار فئودالیسم شمرده می‌شد، متحجر بود و تعبیرات قالبی فسرده آن نمی‌توانست ترجمان گفتار زنده بورژوازی باشد. (همان اثر، ص ۱۱۴)

در این مقام، بیجا نیست اگر، حاشیه‌وار، در شرح حال نویسندگان دو رُمان داستان مانی نقاش و عروس مِدی اطلاعاتی چند به دست دهیم. صنعتی‌زاده، از سرلطف، شرح حال خود را برای ما فرستاد. در این شرح حال آمده است که پدرش، حاجی علی اکبر صنعتی، برای گریز از اخاذی‌ها و باج‌گیری‌ها و آزارهای رژیم سابق، در سال ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ق]، کرمان را به قصد قسطنطنیه ترک گفت و در آنجا با سید جمال‌الدین اسدآبادی، رجل تاریخی رژیم معروف، عهد مودّت بست. با شخصیتی که، از جمله به قول پروفیسور ادوارد براون، در جنبش انقلابی ایران قویاً تأثیر و نفوذ داشت. سید جمال او را مأمور ساخت که به ایران بازگردد و روزنامه قانون و دیگر اوراق مخفی را برای رساندن به دست انقلابیون همراه خود ببرد. شرح حال او حاکی از آن است که در این زمان هر کس که جرئت اظهار علاقه به مشروطیت می‌کرد به بایبگری متهم و از این راه آماج کینه‌جوئی مردم می‌شد. پدر صنعتی‌زاده نیز، در بازگشت به کرمان، به همین بلیه دچار شد و، چون ادامه بازرگانی برایش میسر نبود، تلاش کرد کارهایی آزمایشی در زمینه آبرسانی انجام دهد که ورشکست شد. صنعتی‌زاده این خاطره را نقل می‌کند که، در هفت سالگی، روزی گرسنه از مکتب به خانه آمد و از پدر نان خواست و پدر چرخ‌آهنی از ماشین [سه چرخه] در دست ساخت خود را به او داد تا در بازار بفروشد^{۱۶}. بدین سان، از همان کودکی برای تلاش معاش آماده شده بودم. وی ابتدا با چند شاهی «سرمایه» گام در راه نهاد و در کوی و برزن کبریت فروشی کرد. آنان که خانواده‌اش را می‌شناختند با لبخند تمسخر به او می‌نگریستند. می‌گوید:

اما می‌دانستم که کار و زحمت شرافت دارد و از تن‌پروری و گدایی بهتر است. [نقل به مضمون]

۱۶) شرح ماجرا در زندگینامه صنعتی‌زاده به این شرح گزارش شده است: «روزی این تهی‌دستی مانند عفرتی مهیب سر از گریبان ما در آورد به نوعی که به اندازه آنکه وجهی برای خرید نان لازم داشتیم در بساط نبود. نزدیک ظهر [پدرم] مرا صدا زد و یکی از همان چرخ‌های آهنی که برای سه‌چرخه‌ای ساخته بود نشان داده گفت این چرخ را ببر بازار درب دکان آهنگری بفروش و پولش را بیاور تا نان بخریم. با اینکه ده سالی از ستم بیشتر نمی‌گذشت، به قدری این عمل از برای من شاق بود که همیشه از یادآوری آن ساعت ناراحت می‌شوم. به زحمت آن چرخ را در کوچه‌ها حرکت می‌دادم و غصه و اندوه گلویم را فشار می‌داد. همین که به دکان آهنگری رسیدم، آهنگر با استهزا آن چرخ را به قیمت خیلی نازلی یعنی از قیمت آهن هم ارزان‌تر خرید و وجه مختصری را که او داد صرف خرید چند قرص نان شد که به خانه آوردم» (صنعتی‌زاده کرمانی، روزگاری که گذشت، چاپخانه گیلان، اسفند ۱۳۴۶، ص ۷۰). - مترجم

شش ماه بعد توانست چایخانه محقری باز کند. در پرتو معامله‌ای خوش‌ثمر در خرید قسطی چای از یکی از تاجران شکارپور، به کسب و کار خود وسعت می‌دهد. بدبختانه اندک پولی را که فرزند به چنگ آورده بود پدر خیال‌پرور در اقدام تازه‌ای خرج کرد. وی خواست یتیمخانه (پرورشگاه) دایر کند و در آن به اطفال بی‌سرپرست حرفه و سواد بیاموزد. در ابتدای کار، حاکم از او حمایت کرد و قطعه زمینی از اراضی موات دولت به او داد. برخی از همشهریانش نیز با وعده‌هایی دلگرمش ساختند و او دست به کارهای ساختمانی زد. اما دیری نگذشت که، تحت تأثیر تلقینات خصمانه بعضی از روحانی‌نمایان، همه او را تنها و بی‌پشتیبان رها کردند. در اینجا، صنعتی‌زاده مجلس ملاقاتی را وصف می‌کند که توانسته بود، پس از اقدامات بسیار، اجازه آن را، برای خود و پدرش، از حاکم کسب کند.

حاکم بر مسند خود نشسته بود و قلیان می‌کشید، در حالی که سرشناسان و رجال کرمان در برابر او به پا ایستاده بودند. با تکبر به پدرم نظر افکند و گفت: «چه می‌خواهی؟». پدرم مشکلات خود را برایش گفت و آیه‌ای از قرآن خواند که در آن، حمایت از یتیمان به مسلمانان سفارش شده است. سپس گفت: «من از کسی کمک نمی‌خواهم، فقط تقاضا دارم با نیت من مخالفت نکنید و اجازه دهید تا این یتیمخانه را راه بیندازم». حاکم سفیه سبیلش را تاب داد و پس از اندکی تأمل گفت: «دستور داده‌ام در این قطعه زمین زندانی بسازند». [نقل به مضمون]

صنعتی‌زاده، طی سخنان خود، گفت که مشتریان زندان‌ها دقیقاً همان کسانی هستند که از کودکی بی‌سرپرست مانده‌اند و با تأسیس یتیمخانه می‌توان با این آفت مبارزه کرد. وی خواست، از این راه، حاکم را به رحم آورد. اما حاکم از آن همه گستاخی برآشفته شد و پدر و پسر را بیرون راند.

خلاصه آنکه صنعتی‌زاده، مصمم در راه نیل به مقصود، پای پیاده عازم تهران شد و چون، برای امرار معاش، به پایتخت رسید، به کتاب‌فروشی دست زد و، در همان حال، با خواندن به تکمیل معلومات خود پرداخت و اقامتش در تهران طولانی شد.

با نامه‌ای که از پدرش رسید و با خوابی که در آن دید حاکم کرمان را منکوب کرده، شیر شد و پس از اندک زمانی به نزد رئیس‌الوزرا رفت و توانست قضیه پدرش را به عرض او برساند. رئیس‌الوزرا صنعتی‌زاده را به جلسه هیئت وزرا برد که، در آن، دولت فی‌المجلس طرح تأسیس دارالایتم را تصویب و دستورهای تلگرافی به کرمان صادر

کرد. صنعتی‌زاده، در بازگشت به زادبوم خود، به شغل کتاب‌فروشی در آن مستقر گشت. دکان کتاب‌فروشی‌اش مدرسه‌اش بود: وی شب و روز کتاب می‌خواند. در همین اوان بود که وی، به سن پانزده سالگی، نخستین رُمان خود را نوشت و به هزینه خود در بمبئی به چاپ رساند. وی می‌نویسد:

تا آن زمان کسی در ایران به طرز مغرب‌زمینی‌ها ننوشته بود و چون این شیوه جاذبه خاصی داشت مقداری از آن را خرید که موجب تشویق و علاقه من به این کار شد. [نقل به مضمون]

صنعتی‌زاده دو سال در کرمان به شغل کتاب‌فروشی ادامه داد و دکانش پاتوق نخبه روشنفکران این شهر بود. باز می‌نویسد:

خود را همواره مدیون این کتاب‌فروشی می‌دانم. [نقل به مضمون]

وی در این اثنا کوشید تا نمایشنامه‌ای بنویسد با مضمون «نتیجۀ معاشرت یک نفر اعیان با یک نفر شاعر»^{۱۷} که نتوانسته بود برای آن بازیگرانی پیدا کند و سرانجام به استفاده از تعزیه‌خوانان رضا داد و با خرج سکه نقد^{۱۸} بر موانع غلبه کرد و مقصود نایل شد. «بدین سان نخستین نمایش تئاتر در کرمان برگزار شد» [نقل به مضمون] و با نمایش آن ... چهار تومان عاید صنعتی‌زاده شد. لیکن، علما که از این جریان به خشم آمده بودند بی‌کار ننشستند و شکایت به نزد حاکم بردند که «چنین ننگی در دارالایمان باورنکردنی است...». [نقل به مضمون]

صنعتی‌زاده کرمان را به قصد پایتخت ترک می‌کند. وی، در پرتو حمایت وکلا، موفق می‌شود التزام کارمندان دولت به استفاده از منسوجات داخلی برای لباس خدمت را از تصویب مجلس بگذراند و به این منظور تجارتخانه‌ای تأسیس می‌کند و برای کارگاهش مدالی جایزه می‌گیرد.

۱۷) شرح مطلب در روزگاری که گذشت چنین آمده است: «چون چند دفعه به تئاتر رفته و از تماشای بازی‌کنان بسیار خوشم آمده بود، نخست به این فکر افتادم پیسی را بنویسم که کم‌دی باشد و بالاخره این کار را انجام دادم و نام پیس را نتیجۀ معاشرت مفتخور الشعراء بالک پک الملک گذاردم». (ص ۱۴۷). - مترجم

۱۸) در روزگاری که گذشت آمده است: «اولین کار مشکل تربیت بازی‌کنان بود و، چون به هرکس گفتم حاضر نشد هنرپیشه باشد، خیالم به این رسید که دست به دامن تعزیه‌خوان‌ها شده با وعده و نوید و پول آنها را که واقعاً در هنرپیشگی با سابقه بودند راضی کنم» (ص ۱۵۲). - مترجم

صنعتی‌زاده، سرانجام، جزئیات سرنوشت دارالایتام کذائی را شرح می‌دهد و می‌گوید که پدرش، در پرتو سختکوشی خود، توانست این مؤسسه را، به خصوص با سازمان دادن تدریجی کارگاه بافندگی، بر پایه‌ای مستحکم استوار سازد. از جمع یتیمانی که با این اقدام نجات یافتند اکنون دو تن بورسیه دولت ایران در فرانسه و بلژیک‌اند. به علاوه، گزارش چاپی بسیار جالبی از دارالایتام کرمان دریافت کرده‌ایم که نمونه درخشانی است از آنچه با ابتکار بلندنظرانه و روشن‌بینانه، به رغم همه موانع، می‌توان انجام داد.

در حال حاضر، صنعتی‌زاده در تهران کسب و کار پررونقی دارد. همه این تفصیلات در شرح مطالب آتی مفید فایده خواهد بود.

اطلاع ما از شرح احوال آریان‌پور کاشانی به مراتب کمتر است. همین قدر می‌دانیم که او تحصیلاتش را در کالج امریکائی تهران گذراند و، در همان ایام تحصیل، علاقه شدیدی به شعر نشان داد. ماشالاخان، پدرش، از میهن‌دوستان معروف، در زمان کابینه آنگلو فیل و ثوق‌الدوله به قتل رسید. نخستین کتاب آریان‌پور سگک باوفا نام دارد. وی همچنین رُمان سینکیویچ (H. Sienkiewicz) لهستانی به نام *Quo Vadis* (کجا می‌روی؟) را به فارسی ترجمه کرده است.

بنابراین، تربیت فکری این نویسنده محسوساً با آن صنعتی‌زاده تفاوت دارد.

پس از آنکه یادآور شدیم آغازگاه جنبش ادبی کنونی، که ورود احساسات ملی به مرحله تازه‌ای در آن بازتاب یافته، در کجا باید قرار گیرد و هم‌پس از وصف شخصیت یکی از نویسندگان امروزی مورد مطالعه، با پرداختن به تحلیل دو رُمان تاریخی [داستان مانی نقاش و عروس مدی] که از آن یاد کردیم، به اصل موضوع روی می‌آوریم.

پیش از هر چیز، خلاصه کوتاهی از آنها به دست می‌دهیم.

نویسنده داستان مانی نقاش، از همان فصل اول، قهرمان اثر را به ما می‌شناساند که از پدرش، فاتاک، جدا می‌شود و، به همراهی نوکر باوفایش، لیبای، سفری دراز در پیش می‌گیرد. مانی، در این سفر، به نزد عموی خود، باباشمعون، موبد زردشتی در دیر مینسا نزدیک بابل، می‌رود که قرار است کشورهایی را که باید به آنها سفر کند به او معرفی

نماید. مانی، در راه، دختر جوانی به نام زهیدا را از چنگ راهزنان رها می‌سازد و او را با خود به نزد عمویش می‌برد. باباشمعون به او توصیه می‌کند که برای آموختن نقاشی به چین برود. در همین اوان، به فرماندهی شاهزاده هِرمیداس، تدارک لشکرکشی به امپراتوری چین صورت می‌گیرد.

بدین سان، پیرنگ داستان گره می‌خورد که در دو سطح به گردش درخواهد آمد. یکی در سطح عاطفی که در آن می‌بینیم عشق مانی و زهیدا، که اوضاع و احوال آنان را از یکدیگر جدا ساخته و گرفتار ماجراهای متعدد گشته‌اند، سرانجام با غلبه بر موانع بسیار، به پایان خوش می‌رسد. دیگری در سطح تاریخی که، در آن، با افکار مانی آشنا می‌شویم و با پیشرفت سریع او در آموختن نقاشی در چین و همچنین پیدا کردن گنج در صحاری ترکستان - که آن را به شاپور واگذار می‌کند و شاپور در ازاء تعهد می‌کند به آیین او درآید و آن را، به عنوان دین عالمگیر، به جهان تحمیل کند.

این است چکیده اثر که به غایت در هم تنیده و سرشار از حوادث دور از انتظار است. در جنب جنگ با چین، شاهد جنگ با والرین، امپراتور روم، نیز هستیم. به مقتضای پیرنگ، از واقعیات تاریخی سخت تخلف شده است. از جمله نقل شده است که شاپور، با رایزن نزدیک و در عین حال بدل خود، اسفندیار، برای کار اکتشافی به قسطنطنیه می‌رود که فیروز خیانتکار، وزیر سابق او، در آن به سر می‌برد. این مرد، که وابسته به اشکانیان است و به نزد امپراتور چین پناهنده شده، به قسطنطنیه آمده، تا اتحاد با چین را به ضد ایران به والرین پیشنهاد کند. فیروز شاپور را لو می‌دهد و والرین به خیال خود او را در قفسی محبوس می‌سازد. اما آن کس که مزدوران والرین بر او چنگ انداخته‌اند شاپور نیست بلکه بدل او، اسفندیار، است. مع الوصف، والرین، همراه با اسیر بلندپایگاهش، به جنگ با ایران می‌رود و گندی شاپور را محاصره می‌کند.

به یمن مهارت روایتگر، همه چیز به خوبی و خوشی پایان می‌گیرد. زهیدا، که به دست مانی نجات یافته، طی داستان، در قبضه تسلط عشق، زور و قوت کم‌نظیری از خود نشان می‌دهد و مظفرانه دو شیر را از پا درمی‌آورد و بر کلید گنجی که به گردن یکی از آن دو آویخته است دست می‌یابد. وی را، در جست و جوی مانی، زمانی در خانبالغ می‌بینیم که در آن، هر چند محبوب خود را باز نمی‌یابد، شاهزاده هِرمیداس را نجات می‌دهد. باز هم اوست - و در اینجا باز به شاپور می‌رسیم - که،

به کمک باباشمعون و دیگر موبدان، که به صورت بدلی خنیاگر درآمده‌اند، در اردوی رومیان و شادروان والرین رخنه می‌کند و اسفندیار را نجات می‌دهد و والرین را به جای او در قفس می‌اندازد. در این اثنا، شاپور، همراه مانی، برگنج دست می‌یابد و، در اواخر رُمان، جملگی، با مهارت تمام داستان‌نویس، یکدیگر را در آتشکده باز می‌یابند. خدمات زهیدا و مانی به ایران با پیوند آن دو پس از ناملايمات بسیار پاداش می‌یابد.

آقای ا. برتلس دربارهٔ این رُمان چنین اظهارنظر می‌کند:

در جنب قهرمان اصلی داستان، بار دیگر دو پادشاه را می‌یابیم: والرین ددمنش و مست و فاسد و شاپور، درست در نقطهٔ مقابل او، پُرنیرو و باگرایش مردمی. چهرهٔ داستانی نمونه‌وار بسیار جالبی هم هست که شخصیت فرعی است و آن مالک فئودال جوانی است که رعایای خود را بی‌رحمانه آماج ظلم و ستم می‌سازد. این چهره بی‌گمان از واقعیت زنده برگرفته شده است و تا به امروز امثال آن در ایران کم نیست. در اینجا نیز، چنان که در دیگر رُمان‌ها، از ماهیت موبدان، این «خرس‌های تن‌پرور»، پرده برداشته می‌شود که دست‌بالا، اگر شیادانی مودی و زیانکار نباشند، طفیلی‌های بی‌مصرف‌اند.

تأثیر غرب نیز در اینجا ناچیز است و منحصر می‌شود به جزئیاتی چند به مناسبت که از رُمان پرماجرایی آندره لوری^{۱۹} به نام راز مَغ^{۲۰} اقتباس شده است. (همان اثر، ص ۱۲۲)

پیچیدگی رُمان دوم، که ما را به سپیده‌دم تاریخ ایران یعنی دوران پادشاهی سیاگزارس رهنمون می‌شود، کمتر است. وانگهی نطفهٔ این رُمان با راه و روش‌های دیگری بسته شده است. ابتدا، در آن گفته می‌شود که هووخستره چگونه با آشوربانیپال برای رهائی سرزمین ماد از قیمومت آشور به جنگ برخاست. چگونه، در آغاز، پیروزی‌هایش با هجوم سکاها و لزوم پیکار با آن قوم تباه شد. وی بعداً، با تغییر سیاست، رؤسای سکاها را به اکباتان دعوت می‌کند با این اندیشه که آنان را تحت تأثیر عظمت پایتخت خود و شکوه و جلال دربارش قرار دهد. لیکن آن چادرنشینان وحشی از اقامت خود برای کار اکتشافی در اردوی دشمن بهره می‌جویند. آنان حتی توطئه‌ای می‌چینند که یکی از

19) André Lori

20) *Le secret du Mage*

خودشان آن را خشتی می‌کند و این به سیاگزارس امکان می‌دهد که با کشتن این فرماندهان در یک مجلس ضیافت به خطر هجوم سکاها پایان بخشد.

پس از این سرآغاز، گزارش اصلی می‌آید که در آن از پیمان اتحاد نیوپولسر و سیاگزارس به ضد آشورگفت و گو می‌شود. شاه بابل، در عین حال، از آمیتیس، دختر سیاگزارس، برای پسرش، نبوکدنصر [در متن: نبوخذراوزور] خواستگاری می‌کند. نبوکدنصر به همدان می‌آید، لیکن ازدواج به پایان جنگ با نینوا موکول می‌گردد. سیاگزارس گویا از جاه‌طلبی دامادش بیم داشت که از فرزند و ولی عهد او، آستیاگس، به مراتب فعال‌تر بود. مع‌الوصف، آن دختر و پسر جوان، با همدستی خدمتکاری پیر، امکان می‌یابند که یک لحظه یکدیگر را ببینند. شهر بندان نینوا با شرح و بسط تمام وصف شده است. ازدواج پس از سقوط آن شهر صورت می‌گیرد. سرانجام، در فصول آخر، رویدادهای عمده سال‌های پادشاهی نبوکدنصر گزارش می‌شود و رُمان با مرگ سیاگزارس و وصف عظمت امپراتوری ماد پایان می‌یابد.

در مجموع، گزارش داستان در این اثر با رعایت دقیق ترتیب تاریخی روشمندانۀ پیش می‌رود و از حاشیه‌روی و پیچیدگی که قوه خیال را در خواننده تحت تأثیر قرار دهد اصلاً خبری نیست.

آقای ا. برتلس خلاصه‌های دیگر رُمان‌های یادشده را به دست می‌دهد؛ ابتدا، خلاصه دامگستران صنعتی زاده را:

طرح کلی رُمان مربوط است به آخرین سال‌های سلطنت ساسانیان و انقراض این سلسله، فتح اعراب و مرگ یزدگرد، آخرین شاهنشاه ساسانی. بر این زمینه، داستانی رُمانتیک و نسبتاً خام و بدوی پرورده می‌شود که معنای مستقلی ندارد و نقش خوانی را ایفا می‌کند که در متن اثر درج شده باشد. نویسنده می‌کوشد تا علل سقوط شاهنشاهی ساسانی را نشان دهد و، در تفسیر او، این علل به مرتبه صفات شخصی یزدگرد تنزل می‌یابند که جباری است جبون و برای نجات تاج و تخت خود آماده هرگونه ددمنشی و، علاوه بر آن، فقدان مردان شریف و فداکار و صدیق در دربار، و دسیسه‌های انجمن غیرعلنی مزدکیان که، برای گرفتن انتقام قتل مؤسس این جماعت، مزدک، به کشور خیانت کرد. پیشوای مزدکیان در مقابل یزدگرد جبار قرار داده شده است. ماهوی، درودگر کارگاه مزدک [کذا]، کین‌خواه خستگی‌ناپذیر، آن جبار را سایه به سایه دنبال می‌کند و سرانجام به ضرب خنجر در آسیابی متروک او را از پا درمی‌آورد.

چهره ماهوی بس آشکارا تحت تأثیر کُنْت دو مونت کریستو^{۲۱} مشهور آفریده شده است، در حالی که، علاوه بر این تصویر شخصیت اصلی داستان، رُمان آلکساندر دوم^{۲۲} در یک سلسله جزئیات نیز مایه‌ها و موادی در دسترس نویسنده دامگستران گذاشته است. نویسنده به موبدان زردشتی توجه خاص دارد و آنان را به رنگ‌هایی هر چه تیره و تارتر تصویر می‌کند و، از جمله، ویژگی‌هایی به آنان نسبت می‌دهد که در روحانی‌نمایان عصر او وجود دارند.

در نظر آقای برتلس

مهم‌ترین خصوصیت این رُمان آن است که، برحسب تصویر او، سلطنت جبارانه که در اثر سلطه موبدان متزلزل گشت، زیر ضربات دو نیرو فروپاشید: دشمن خارجی، اعراب، و دشمن داخلی، جامعه انقلابی مزدکیان، که به انتقام استقلال ملی ایران را محو و نابود ساختند. در اینجا، ترس بورژوازی ایران از حرکت انقلابی که می‌تواند همه چیز را از صفحه خاک بربود آشکارا بازتاب می‌یابد. از اینجا گرایش به ترساندن خواننده از آن که فعالیت نیروهای انقلابی ممکن است به محو استقلال منجر گردد پدید می‌آید. (همان اثر، ص ۱۱۶)

پس نوبت می‌رسد به رُمان شمس و طغرای محمدباقر میرزا:

طرح کلی این رُمان ما را به قرن هفتم هجری می‌برد. به دوران حکومت ایلخانان، زمانی که آپش‌خاتون (۶۶۲-۶۸۵) به نام مغولان در پارس حکومت می‌کرد^{۲۳}، و آباقاخان فرمانروای ایران بود. خسروی از تواریخ ایران استفاده بسیار کرده و در آغاز رُمان خود فهرست همه آثاری را که از آنها بهره‌جسته به دست داده است. هر یک از این کتاب‌ها با حرفی که نشانه اختصاری آن اختیار شده مشخص گردیده و این نشانه در پایان هر یک از نقل قول‌های به عبارتی که در متن رُمان مندرج است ذکر شده است. این نقل قول‌ها پرشمارند. نویسنده بارها به توصیف شهرها و شرح جزئیات رویدادهای تاریخی و جز آن دست یازیده است. بدین سان، زمینه تاریخی پرمایه‌ای پدید آمده که، براساس آن، طرح کلی این رُمان حجیم در سه جلد به قطع رحلی پرورده می‌شود. در واقع، هر یک از این سه جلد رمان مستقلی است و تنها اشتراک قهرمانان از آنها مجموعه‌ای واحد می‌سازد.

قهرمان اصلی رُمان جنگاور جوانی است به نام شمس از تبار آل بویه، امیران فارس در

21) *Comte de Monte-Cristo*

۲۲) A. DUMAS (۱۸۰۲-۱۸۷۰)، رُمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس معروف فرانسوی. - مترجم
۲۳) از این نظر که در زمان ابش‌خاتون، آخرین نفر از امرای سلسله اتابکان فارس، چون وی با منگوتیمور یکی از فرماندهان هولاکو ازدواج کرد، در حقیقت زمام امور به دست مغول افتاد. - مترجم

زمان قدیم، که در سال‌های آغاز داستان دچار فقر شده و دارائیش منحصر است به ملک کوچکی در گوشه‌ای از فارس. وی به تصادف به طغرا، دختر یکی از خانان مغول، برمی‌خورد. این دو جوان به هم دل می‌بازند و حوادث بعدی رُمان مبارزه آنان است برای غلبه بر موانعی که بر سر راه پیوندشان عَلم می‌شود و این موانع متعددند، از جمله فرمان حکومت که مغولان را از دواج با تاجیکان منع کرده است و وقایع جنگ و اسارت به دست راهزنان و جز آنها. به این ساحت از رُمان ساحتی دیگر افزوده شده است که، در آن، دلاوری‌های شمس در دربار شیراز و مغول، کشف گنجی عظیم، بنای قصری شگفت‌انگیز با دالان‌های زیرزمینی مخفی و همه فرعیات رمانی پُرماجرا به وصف درآمده است.

نویسنده، با استفاده از همه وسایل، می‌کوشد تا شمس را مظهر آرمانی شرافت و نجابت و نمونه‌ای ناب از طایفه شهسواران معرفی کند. لیکن احساسی که در خواننده پدید می‌آید اندکی متفاوت است. به رغم همه تلاش‌های ضمانت‌بخش نویسنده، شمس در نظرها فردی نسبتاً مشکوک جلوه‌گر می‌شود که می‌داند چگونه اعتماد بزرگان را جلب کند و هر وقت لازم افتد از بهره‌گیری از مرموزترین راه و روش‌ها برای نیل به مقاصد شخصی ابا ندارد.

به خلاف، در روابط او با طغرا که تا آخرین حد به صورت آرمانی درآمده، عیب و نقصی دیده نمی‌شود. کلاً، به آسانی می‌توان بازشناخت که خصوصیات دارتانیان^{۲۴} و کُنت دو مونت کریستو، مالک ثروت‌های افسانه‌آسا، در شمس جمع آمده است.

قهرمانان رُمان را عده‌ای از فنودال‌ها در مراتب گوناگون احاطه کرده‌اند و همه آنان جبارانی ددمنش و بی‌رحم، عیاش و کامجو، و باده‌خوارند و همه صفات زشت در آنها فراهم آمده است. درباریان چاپلوسانی هستند مزور و ریاکار که می‌کوشند تا، از هر طریق، از پشت به دوستان خود ضربه بزنند. در کنار اینان، پهلوانان و سپس نمایندگان عشایر و جز آنها جای دارند که نویسنده آنان را به اوج می‌برد و جنگاورانی شریف و جسور و پُردل نشان می‌دهد که مع الوصف از نوعی جلدگری فطری بی‌بهره نیستند.

زبان اثر به زبان زنده بس نزدیک‌تر از زبان رُمان صنعتی‌زاده است اما با غنا و پُرمایگی خاصی نیز از آن متمایز نیست. گرایش اساسی رُمان نیز هویداست و آن بزرگ‌تر جلوه‌دادن اشرافیت فقیر شده است که روحیه آزادیخواهی بورژوازی در او نفوذ کرده و قرار دادن آن در مقابل خیل فنودال‌ها و، به نوعی، کیفیت آرمانی بخشیدن به افسران جزء.

این اثر از نظرگاه هنری از رُمان اول [دامگستران] ارزش. به مراتب بیشتری دارد و حاوی شمار نظرگیری صفحات با کیفیت نسبتاً زنده و پرنشاط است. (همان اثر، ص ۱۱۷)

۲۴) D'Artagnan، قهرمان رُمان سه تفنگدار *Les Trois mousquetaires* اثر آلکساندر دوما. - مترجم

سپس عشق و سلطنت^{۲۵} مطرح می‌شود که در سال ۱۹۱۶ نوشته شده و چاپ‌های اول و دوم آن به ترتیب در سال ۱۹۱۹ در همدان و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ در بمبئی منتشر شده است.

این رُمان همان تاریخ شناخته‌شده کورش بنیادگذار سلسله هخامنشی است که به صورت داستان عرضه شده است. منبع آن ترجمه فرانسو اثر هرودت و چند اثر به زبان فرانسه درباره تاریخ ایران بوده است... برداشت نویسنده در این رُمان به وضوح تعلیمی است و بنا بر آن است که تاریخ شرق باستان به خواننده شناسانده شود.

قهرمان اصلی، کورش، به طریق بسیار مبهمی وصف شده است. وی جنگاوری است دلیر، دانشمندی است پُرعمق، و سیاستمداری است دانا. اما، با همه اینها، در او هیچ‌چیز کیفیت واقعی ندارد. مثلاً می‌گوید (ص ۲۲) که «سلطان از هر جهت با هر یک از رعایای خود برابر است». مع الوصف، این وی را از آن باز نمی‌دارد که با رعایای خود با تفرعن رفتار کند. در مقابل او آستیاگس قرار دارد که جبار و ستمگری است بُزدل، شراپخوار، ددمنش و بی‌رحم، که موبدان به گردش فراهم آمده‌اند.

موبدان زردشتی بسیار برجسته وصف شده‌اند؛ اینان رشوه‌خوارانی هستند منحرف و تن‌پرور. مع الوصف، نویسنده پیوسته قید می‌کند که در خود دین ایرادی نیست و نمی‌توان در باب آن شک و شبهه‌ای وارد کرد. کورش، در حین مبارزه با موبدان، می‌کوشد تا برای هر اقدام و تدبیر خود تأییدات مذهبی بیابد.

زبان رُمان خشک است و سبک سبک اسناد دیوانی است. زبان چهره‌های داستانی به تناسب رنگ‌به‌رنگ نیست. همه به یک مَهر و نشان یعنی به زبان دیوانی سخن می‌گویند. جنبه هنری رُمان صیقل نخورده و اثر از این حیث ارزشی ندارد. تأثیر غرب در خود فرم و در خوان‌های جدا جدا منعکس است که باز آشکارا به همان اثر دوما کشیده می‌شود. (همان اثر، ص ۱۱۹)

سرانجام، از همین مضمون در رُمان چهارم، داستان باستان^{۲۶} به قلم حسن خان نصرت‌الوزاره بدیع، بهره‌برداری شده است. این رُمان در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۸ ش) نوشته شده و در سال ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ ش) در تهران منتشر شده است.

۲۵) مشخصات کتاب‌شناسی این اثر در خانابا مشار به شرح زیر ذکر شده است: عشق و سلطنت، شیخ موسی نثری همدانی کبودرآهنگی، ۲ جلد، بمبئی ۱۳۰۴-۱۳۰۳، ق، ۲۲۴ + ۱۸۴ ص؛ همدان ۱۲۹۸ ش. اما این رُمان در ۳ جلد به ترتیب با عناوین عشق و سلطنت، ستاره لیدی، و شاهزاده‌خانم بابلوی نوشته شده است. - مترجم

۲۶) مشخصات کتاب‌شناسی این اثر در خانابا مشار به شرح زیر ذکر شده است: داستان باستان یا سرگذشت کورش بزرگ، نصرت‌الله‌زاده حسن بن ملا محمدرضا بدیع بهبهانی، طهران ۱۲۹۹ ش، سربی، ۲۳۳ صفحه. - مترجم

مضمون این رُمان همان افسانه دربارهٔ آغاز سلطنت هخامنشیان است. اما این بار نویسنده به بازگفتِ مطالب هرودت اکتفا نکرده بلکه با وارد کردن بیژن، چهرهٔ اصلی داستان «بیژن و منیژه» از شاهنامهٔ فردوسی، به منزلهٔ قهرمان تکمیلی، روایت خود را به گونه‌ای نظرگیر پیچیده ساخته است. ماجرای عشق بیژن و منیژه تماماً مطابق با روایت فردوسی عرضه گشته، لیکن، در پایان، وصف طولانی سفر بیژن در آسیای مَقدّم افزوده شده است. این سفر، که قرین هزاران مشکل (تبدیل قیافه، اسارت به دست راهزنان و جز آن) بوده، برای جاسوسی نظامی و به فرمان کورش صورت گرفته است. رُمان با فتح لیدیّه [لودیا]، تصرف بابل و پیوند خجستهٔ بیژن و منیژه پایان می‌یابد.

در اینجا نیز مایهٔ تعلیمی داستان بسیار غلیظ است. در این رُمان تا دوازده پاره گزارش از تاریخ شرق باستان می‌توان یافت. منابع آن همان مآخذ شیخ موسی هستند به علاوه شاهنامه. چهره‌های اصلی داستان باز همان‌هایی هستند که از پیش می‌شناسیم - آستیاگس، خودکامه نمونهٔ شرقی، در نقطهٔ مقابل او، کورش، پادشاه دانا و دادگر که باز زیاده آرمانی شده و وصف او بیشتر مبهم است. کورش، هر چند در آغاز رُمان در جایگاه مهم و اصلی نشست، سپس به مرتبهٔ دوم رانده می‌شود و بیژن به جای او می‌نشیند که شهنشاهی است اندکی از سنخ شوالیه‌های قرون وسطا که در نبرد با درندگان و موجودان موذی از هر دست و حتی در پیکار با اژدها دلیری معجزآسایی نشان می‌دهد. وی، درست همانند شمس، با وفاداری کاملاً غیرعادی در عشق متمایز می‌گردد و از حیث نوعی تزویر نیز یادآور شمس است. از وی برمی‌آید که اعتماد همه را جلب کند، هر وقت لازم افتد دروغ بگوید یا کتمان کند و کلاً بلد است که چگونه گلیم خود را از آب بیرون کشد.

به گِردِ قهرمانان، نگارخانه‌ای بی‌انتهای از چهره‌های فرعی و از همهٔ طبقات گسترده شده است... در خور یادآوری است که در این نگارخانه، نه به طور دیمی و اتفاقی، موبدان و کاهنان آیین‌های گوناگون به چشم می‌خورند - همهٔ آنان فاسق، فریبکار، شریر، تبهکار، ددمنش و سنگدل‌اند و جز به راحت و رفاه خویش نمی‌اندیشند. (همان اثر، ص ۱۲۰)

اظهارات سیاسی که نویسنده بر زبان حکمرانان ایران باستان روان می‌سازد بس جالب‌اند. پدر کورش می‌گوید: «باید کوشید که مردمان با آزادی تمام به حرفه و بازرگانی مشغول شوند. سعادت کشور در بازرگانی و صنعت و کشاورزی است. باید کوشید که واردات از صادرات بیشتر نشود. یکی از دلایل مهم شکوفایی و پیشرفت کشور بازرگانی آن است»^{۲۷}. باید این نکته را نیز افزود که بیژن، طی سفر خود، در هر شهری، به بازرگانی و داد و ستد توجه خاص نشان می‌دهد و در همه جا تنها آن کشورهایی رونق و شکوفایی دارند که بازرگانی در آنها کاملاً رشد یافته باشد، به گونه‌ای که در این رُمان، بیش از سه رُمان دیگر، بر طرفداری از سرمایه بازرگانی

۲۷) متأسفانه متن اصلی این نقل قول در دسترس نبود؛ ناگزیر از روی متن فرانسه به فارسی ترجمه و نقل شد.

و دفاع از منافع آن تأکید شده است بی‌آنکه اصلاً به آن توجه شود که، در عصر هخامنشیان، بازرگانی توانسته باشد نقشی به این اندازه حاکم و غالب ایفا کند. (همان اثر، ص ۱۲۱)

از حیث زبان، این رُمان، به دلیل تمایز آشکار سبک‌ها، از همه جالب‌تر است. درباریان به زبانی متصنّف، نزدیک به انگاره‌های نثر کلاسیک سخن می‌گویند و چهره‌های فرعی زبان زنده محاوره‌ای بورژوازی امروزی را به کار می‌برند. تأثیر سرمشق‌های غربی تنها در ساختار کلی و جزئیات کم‌اهمیتی چند نمودار است. دربارهٔ زمینهٔ اثر باید گفت که سراسر آن با پاره‌هایی از روایات کلاسیک بنا شده است.

بدین سان، تصویری از این معنی به دست دادیم که، در ادبیات فارسی کنونی، از موضوعات تاریخی به چه نحوی گفت و گو شده است.

پیش از آنکه جنبهٔ ادبی این نوع را از دیدگاه نزدیک‌تری بررسی کنیم، اظهارنظری کلی ضرورت دارد. همان‌گونه که پروفیسور ادوارد براون خاطر نشان ساخته، این رُمان‌های تاریخی با داستان‌هایی که تاکنون در ایران رایج بوده‌اند، مثل حسین‌گرد و نظایر آن، نوعاً فرق دارند. نویسندگان نوین ایرانی آشکارا از رُمان‌های خارجی ملهم‌اند. هم شیخ موسی، که می‌گوید نخستین کسی بوده که به اسلوب مغرب رُمان نوشته، و هم صنعتی‌زاده، که در نامهٔ خود از طرز و اسلوب اروپائی سخن می‌گوید. هر دو، خود، اذعان دارند که در صدد تقلید از راه و روش‌هایی برآمده‌اند که تا به امروز ناشناخته بوده است. همچنین اشاره و نشانی سراغ داریم دربارهٔ سرمشق‌هایی که نویسندگان رُمان‌های تاریخی احیاناً از آنها پیروی کردند. این سرمشق‌ها به ویژه آثار آلكساندر دوما و جرجی زیدان‌اند. (مقالهٔ علی صادقی، روزنامهٔ ایران، ۹ اردیبهشت ۱۳۱۰)

در حقیقت، می‌دانیم که از دوما چندین رُمان به زبان فارسی ترجمه شده است. از رُمان‌های جرجی زیدان نیز ترجمه‌هایی پدید آمده است (روزنامهٔ ایران، شماره‌های ۳-۵، مقالهٔ «لازیکا»)، هر چند ممکن است گفته شده باشد که این آثار به زبان اصلی خوانده شده‌اند.

آقای ا. برتلس در این باره خاطر نشان می‌سازد (همان اثر، ص ۱۱۵) که

این ترجمه‌ها، از بابت مخاطب، دیگر به اشرافیت فتودال امید نبسته‌اند بلکه برای خوانندگان جدید حساب باز کرده‌اند... آنها در قانونگذاری برای زبان نو ادبی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. برای برگرداندن این رُمان‌ها به زبان فارسی استفاده از عبارات موزون و مرصّع و مسجّع محال می‌بود...

از آنجا که نخستین مترجمان با دستگاه‌های دیوانی بستگی داشتند، عجب نیست اگر زبان ترسل و دیوانی، زبان بی‌رنگ و سرشار از تعبیرهای قالبی ثابت، نقش عظیمی در ساخت و پرداخت زبان نوین ادبی ایفا کرده باشد.

همکار شوروی ما، علاوه بر این، به بررسی عمیق‌تر تأثیر رُمان فرانسه همت می‌گمارد. به خصوص می‌گوید (همان اثر، ص ۱۲۵):

چرا به ویژه رُمان‌های دوما ترجیح داده شدند؟ چون قهرمانان آنها همواره یا از اشراف هستی‌باخته و تنزل‌یافته چون دارتانیان بوده‌اند یا حتی نماینده خرده‌بورژوازی چون مونت کریستو. به علاوه، از جهت صوری، رُمان‌های دوما با طرح پرشتاب و پُر دگرگونی خود با شعرکُندآهنگ و ایستای عصر فئودالی ایران، که به تحلیل روان‌شناختی قهرمانان اختصاص داشت، تباین بارز و نظرگیر دارد. لذا، تقلید دوما برای تأکید بر جدائی کامل از سنن فئودالی و نشان دادن گرایش‌های نوین جان می‌داد. سرانجام، جاذبه اصلی آثار دوما در «شخصیت‌های پُر قوت» رُمان‌هایش بود که، با شجاعت و دلیری و مهارت و دانائی خویش در زندگی راه به روی خود می‌گشایند.

از دیرباز، بورژوازی ایران خود را مجذوب این شخصیت نیرومند احساس می‌کند. این طبقه به قهرمانی نیاز دارد که بتواند، در برابر حملات راست و نیز چپ، از منافعش دفاع و «شکوفائی بازرگانی ملی و صنعت» را برایش تأمین کند و جست و جوی این قهرمان را از آغاز قرن بیستم به این سو بی‌احساس خستگی پی گرفته است و همین جست و جو او را به آغوش ماجراجویانی نگران‌ساز، از سید ضیاء‌الدین گرفته تا رضا خان، افکنده است. بورژوازی ایران این شخصیت نیرومند را در رُمان‌های دوما یافته و آن را به دلخواه خود دگرگون ساخته و در تمثال کورش - حامی صدور کالا - و شهبازان جان‌نثار او منعکس گردانیده است. و این کار را چندان و چنان نیک انجام داده که رمان اختصاص‌یافته به گذشته‌ای بس دور و دیرین، در نهایت، ترجمان‌گرایش‌هایی بسیار متفاوت جلوه می‌کند و آشکارا امیدها و آمال و رؤیاهای بورژوازی ایران را نمودار می‌سازد.

اکنون به تعریف دو طریقه طرح‌ریزی رُمان تاریخی در ایران کنونی بپردازیم که، گذشته از آن، به گونه‌ای عام‌تر، یگانه طراحی‌های ممکن شمرده می‌شوند.

صنعتی‌زاده، نویسنده‌مانی نقاش، حتی الامکان از گرانبار ساختن روایت خود با مطالب حاشیه‌ای برگرفته از آثار تاریخی پرهیز می‌کند. در اثر او پانوشت عموماً

بس نادر است. وانگهی دغدغه اصلی او همواره این است که علاقه خواننده را بیدار نگه دارد و او را با خود بکشاند. فی‌المثل، پس از شرح تاریخی بس اجمالی برای بیان ماهیت سیاست اسکندر کبیر و سلوکی‌ها و اشکانیان در قبال ایران و برای آنکه خصلت ملی سلسله ساسانی درک شود، از ورود در جزئیات بیشتر به خصوص در آنچه به نقش و جایگاه ماردون موبد، استاد مانی، در زندگی او مربوط است خودداری می‌کند و می‌گوید:

قبول و تصدیق این مسئله آسان نیست و این فصل هم گنجایش شکافتن این موضوع را ندارد زیرا، اگر علاوه بر آنچه از تاریخ نوشتیم باز هم بنویسیم، موجب کسالت قارئین محترم خواهد شد. [مانی نقاش، ص ۲۳]

از سوی دیگر، پیش از این گوشزد کردیم که این نویسنده، به منظور قوت بخشیدن به گزارش خود و پیچیده ساختن آن، از تحریف واقعیت تاریخی ابا ندارد. چنانچه در مقدمه جلد دوم دامگستران [صفحه د]، که پیش از این نقل کردیم، آمده است:

در کتب رُمان و غیرجدی آن طور مطابقت با حقیقت و تتبع و تحقیق بسزا ضرور نیست.

اما شیوه آریان‌پور کاملاً متفاوت است. به نظر می‌رسد که وی بیشتر به شیخ موسی نزدیک باشد که پروفیسور براون اثرش را چنین وصف کرده که، بی‌آنکه هیجان‌انگیز (thrilling) باشد، به خواندن راه می‌دهد (readable) و «گرانبار است از حواشی باستان‌شناختی و اساطیری و انشانویسی تاریخی مطول، در نهایت مبتنی بر تاریخ هرودت آمیخته به اطلاعات برگرفته از اوستا»...

آریان‌پور، در مقدمه خود، در آثار تخیلی [افسانه‌پردازی] چهار مقوله [نوع] تشخیص می‌دهد: اول حکایت [سخن‌گفتن از زبان حیوانات و جمادات یا موجودات وهمیه مانند دیو و پری]؛ دوم اساطیر یا حماسه [سرگذشت پهلوانان قدیم]؛ سوم رُمان‌های عشقی؛ و چهارم افسانه‌های تاریخی، علمی، فلسفی و جز آن. وی

رُمان تاریخی را مقدم می‌شمارد، چرا که جامعه افسانه ر اندام تاریخ بهتر می‌افتد تا علوم، و تجانسی که میان روایات تاریخی و جعلیات رمانی موجود است مطالب را مرتبط و طبیعی نشان می‌دهد.

در این مقام، خواه ناخواه، سخن سنت - بو و^{۲۸} از خاطر می‌گذرد که گفته است رمانی پُرمایه‌تر از تاریخ وجود ندارد.

آریان‌پور، بی‌آنکه خطر کند و به قلب و تحریفِ واقعیاتِ تاریخی دست یازد، به خلاف، با وسواس و موشکافانه و گام به گام در سرتاسر گزارش خود خواننده را به مآخذ خویش رجوع می‌دهد.^{۲۹}

در اینجا، بر ما نیست که میان این دو راه و روش دست به انتخاب زنیم: یکی آنکه به روایت آزادی بیشتری می‌بخشد و موضوعی تاریخی را به نوعی شاخ و برگ می‌دهد؛ دیگری آنکه خود را اکیداً به گزارشی محدود می‌سازد که پیوسته به کمک آثار علمی مهار می‌شود.

نظیر همین مسئله در ادبیات اروپایی نیز مطرح شده بود و منتقدان به تفصیل در آن بحث کرده‌اند.

شاید، به تعبیر وُلتر، که در نظرش همهٔ انواع جز آنچه ملال‌آور باشد در ادبیات پسندیده است، بتوان ترفند و راه میان‌بری یافت.

رُمان لازیکا ظاهراً به این سفارش جواب داده است، چون، بنا به قول یکی از منتقدان (علی صادقی که پیش‌تر از او نقل قول شده)، نمی‌توان از قید مطالعهٔ آن رها شد:

به حدی شیرین می‌باشد که انسان وقتی که از برای مطالعه دست می‌گیرد تا تمام نکرده از دست رها نمی‌کند.

یگانه چیزی که شایسته است از نویسندگان نوین ایرانی خواستار شویم - نویسندگانی که می‌کوشند تا برای رُمان تاریخی در کشور خود جایی باز کنند - شاید این باشد که، با یادآوری گذشتهٔ ملی به صورتی به قدر کافی زنده و هر چه کمتر فضل‌فروشانه، بی‌تجاوز از چارچوب واقع‌نمایی و واقعیت تاریخی، بتوانند خوانندگان خود را ذی‌علاقه نگه دارند.

۲۸) SAINTE-BEUVE (۱۸۰۴-۱۸۶۹)، مورخ و منتقد ادبی مشهور فرانسوی. - مترجم
۲۹) آن هم با ذکر عنوان اثر و شمارهٔ صفحه. هنگامی که چهره‌های داستانی او نامه‌ای می‌نویسد یا سندی انشا می‌کند یا تقاضایی می‌کند، وی به ما گوشزد می‌سازد که او فقط عین متن نمونه‌هایی را که در آثار تاریخی یافته بی‌کم‌وکاست ترجمه کرده است. بدین سان، وی حتی‌الامکان مواظب است که مبادا با واقعیت تاریخی اختلاف پیدا کند و به نیروی تخیل خود اجازه نمی‌دهد تا آزادانه راه خود را پی‌گیرد.

به علاوه، در این باره افکاری از خود منتقدان ایرانی سراغ داریم که عاری از ارزش نیستند. مثلاً، جمال‌داغستانی، در مقاله‌ای با عنوان تاریخ یا افسانه (روزنامه ایران، ۴ و ۵ مه ۱۹۳۲ [۱۴ و ۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۱])، به این مسئله می‌پردازد که «اختلاط افسانه با وقایع حقیقی» به شیوه آلکساندر دوما تا چه اندازه مجاز است.

وی این راه و روش را تا حدّ معینی، به خصوص تا آنجا که به تاریخ زیاده آسیب نرسد، می‌پذیرد و می‌نویسد:

این قاعده تا وقتی پسندیده است که از حدّ لازم تجاوز نکرده و به اهمیت تاریخ سگته‌ای وارد نسازد.

این نیز دور از وظیفه ما در این مقام است که بخواهیم پی‌جوی جنبه‌های ضعف به خصوص در رُمان‌هایی باشیم که به تحلیل آنها می‌پردازیم. اگر، در مجموع، مطالعه مانی نقاش، با وجود خلاف واقع چندی که در آن دیدیم، شاید به نظرمان پُرکشش‌تر از عروس مدی آمد که، در آن، گزارش داستان، با دل‌مشغولی مداوم از بابت صحت و دقت مطالب تاریخی، ثقیل و گرانبار گشته، مع الوصف کوشش نیک ستودنی نویسنده را در جان بخشیدن به عصری چندین دورافتاده بسیار صمیمانه ارج می‌نهمیم.

پس از این ملاحظات درباره طرز تصویری که نویسندگان از رُمان تاریخی دارند، برای تکمیل اظهارنظرهای آقای ا. برتلس در این باب، خواستار آنیم که سبک آن را بشناسانیم تا، هم‌منظر با پروفیسور براون، نشان دهیم که تا چه اندازه با نثر فارسی که با آن در گذشته خو گرفته بودیم فرق دارد. با نثری حاوی عبارات مرسوم انعطاف‌ناپذیر، تصاویر فسرده همیشگی، ضرباهنگ گند که تنها شواهدی شعری به آن روح می‌بخشید و آن را می‌آراست. به تأثیر افکار نوی که به ایران نفوذ کرده و شتاب گرفتن آهنگ رویدادها، اینک سبک نیز جان تازه پیدا می‌کند، هر چند عجتاً اندکی ناشیانه و هنوز محسوساً گرت‌برداری از مُدل‌های غربی است.

خودتان از روی چند نمونه قضاوت کنید. در وصف صحنه‌ای جمعی:

انسان چون به آن میدان وارد می‌شد تصور می‌کرد که دریائی از آهن و فولاد در حال حرکت و تلاطم است. شعاع آفتاب به نیزه‌ها و کلاهخودهایی که بسی صیقلی بود می‌تابید. شمشیرهای

بلند و زره‌های فولادین به هم می‌سایید. بوهای خوش که از مجمرها برمی‌خاست تمام فضا را معطر می‌ساخت. چهارپایان و ازابه‌هایی که بار و بنه سپاهیان با آنها حمل می‌شد مانند چرخ‌های خودرو در حرکت بود. موبدان و دستوران با سرهای برهنه در مقابل آفتاب ایستاده و برای فتح و ظفر قشون ایران دعا می‌کردند. اینها همه بر شکوه و ابهت آن سپاه عظیم می‌افزود و در حقیقت تماشای این سپاه منظم و این قدرت عظیم دل هر ایرانی را به فرح و انبساط آورده به زندگانی خویش مطمئن می‌گشت. (داستان مانی نقاش، صفحه ۴۹) ۳۰

و در وصف صحنه‌ای روستایی

نسیم بهاری می‌وزید. درختان تازه قبای زمردین می‌پوشیدند و از نو در سال جدید در مرحله دیگری از مراحل نشو و نمای خود قدم می‌نهادند. بلبل‌ها به فریاد و فغان آمده از عشق گل‌ها فریادها می‌زدند. آب چشمه‌ها و انهار افزون شده ... (داستان مانی نقاش، ص ۹۲) ۳۰

و در وصف صحنه‌ای عاشقانه

... قلب او نیز در طپش و هیجان غریبی بود. با آن همه شجاعت و قوت قلب، قدم‌هایش سست شد. هر طور بود خود را به اطاق وارد کرده و آمیتیس، محبوبه مدی خود، را مشاهده نمود که در گوشه‌ای از حیا و خجالت می‌لرزید! به خود جرئت داده و پیش‌رفته سلامی از روی ادب نموده و منتظر جواب شد. آمیتیس با صدایی لرزان گفت: «شما کیستید و اینجا چه می‌خواهید؟» بخت‌النصر آهی کشیده و گفت: «بنده نبوخدراروزور هستم. من هیچ نمی‌دانستم شما در اینجا هستید ولی محبت شما مرا بدون اراده به اینجا کشید» (عروس مدی، ص ۶۱ و ۶۲) ۳۰

در سبک، از این بیشتر نمی‌توان «اروپایی» بود. مگر جز این است؟ و این چند قطعه بی‌گمان مؤید آن‌اند که از سرمشق‌های اروپایی تقلید شده است. این را می‌توان افزود که نویسندگان در آن دو دل نمی‌مانند که وادارند مانی دست زهیرا و نبوکدنصر دست آمیتیس را ببوسد. این را هم عاجلاً بگوییم که ما نیز مشخصاً درباره چگونگی این رسم ادب و نزاکت در شرق پیش از قرن بیستم آگاهی مطمئنی نداریم.

منتقدان امروزی ایران با ساده کردن سبک همواره روی خوش نشان نمی‌دهند. جمال داغستانی، که پیش‌تر از او نقل قول شده بر فرق میان زبان محاوره و زبان نوشتاری (لفظ قلم) تأکید دارد. در نظر او، این سادگی در بازار ادب ارزشی ندارد. اینک سخن او درباره

(۳۰) در متن، فقط ترجمه فرانسه آمده است و مطلب از اصل اثر نقل شده است. - مترجم

ترجمه‌ای از حاجی مراد تولستوی (که من جمله از آن انتقاد می‌کند که از Šmil [شیخ شامل] تصویری کاذب به دست داده است):

مترجم حاجی مراد همان طوری که حرف می‌زند کتاب خود را نوشته است. شاید برای خارجی‌ها که بخواهند زبان فارسی متداولی بیاموزند بهتر از این ترجمه وسیله نباشد اما از حیث لطافت و ظرافت معانی این ترجمه در بازار ادبی قیمتی ندارد.

در باب زبان رُمان‌های تاریخی، چنانچه پروفیسور ادوارد براون خاطر نشان کرده، باید گفت که در آن هیچ کوشش محسوسی برای مطابقت یافتن با عصری که تصویر می‌کند دیده نمی‌شود. ما چند مورد بیش سراغ نگرفتیم که حاکی از گرایش به نشان دادن کلمات ایرانی [= فارسی سره] به جای عربی باشد و از جمله آن موارد است: پاسخ به جای جواب؛ گستاخ به جای جسور؛ دُخیم به جای جلا؛ دادگر به جای عادل؛ نبرد به جای محاربه؛ روان به جای جان^{۳۱} (مثلاً در به روان پدرم سوگند نه به جان پدرم سوگند).

مع الوصف، در عین حال ما باید ورود نوواژه‌هایی را خاطر نشان سازیم که ظاهراً توجیهی ندارد، مانند پلتیک، اسکلت، فامیل، شامپو. در مجموع باید با انتقادهایی هم داستان شد که سر ا. دنیسن راس^{۳۲}، در سفر اخیرش به تهران، درباره زبان فارسی ادبی کنونی بیان کرده است. چنان‌که وی گفته، زبان شتاب‌زده و پُر غلط روزنامه‌نگاران در این تنزل نقش بزرگی دارد. در حقیقت، مگر نه این است که در این زبان تعبیراتی می‌یابیم چون ایده‌ال، رفوزه. باز دیدیم که، با اولی (ایده‌ال)، کمال مطلوب را به عنوان معنی آن قرن ساخته‌اند اما معنای دومی (رفوزه) را می‌باید حدس زد.

رُمان لازیکا، که بنا به گزارش ملک‌الشعرا بهار (روزنامه ایران، مورخ ۲۵، ۲۶، ۲۷ فوریه ۱۹۳۱ [۶، ۷، ۸ اسفند ۱۳۰۹]) عمده ارزش آن در زبان آن است، در دسترس ما نبود، در این گزارش، تاریخچه جالبی از تلاش‌هایی که در نگارش به فارسی سره^{۳۳} شده می‌توان یافت. به قول بهار، این گرایش، که گاه چنین پنداشته می‌شود که تنها به بعد از انقلاب مشروطه مربوط باشد، بسی مقدم بر آن زمان وجود داشته و به روزگار شیخ ابوالفضل آگره‌ای، وزیر اکبر شاه و مؤلف آیین اکبری، باز می‌گردد.

(۳۱) کذا، نیکیتین جان را عربی تصور کرده است. پیداست که روان به جای روح عربی به کار رفته است. - مترجم
32) Sir E. Denison Ross

(۳۳) در متن، سره به جای سره.

در ایران، سره‌نویسی ربط پیدا می‌کند با نام جلال‌الدین میرزا، پسر فتحعلی شاه و مؤلف تاریخی به نام نامه خسروان. ملک‌الشعرا، در عین آنکه رُمان لازیکا را شاهکار می‌داند، چند توصیه جالب می‌کند که شایسته است در اینجا نقل شود. این منتقد، برای آنکه گفت‌وگوی اشخاص زمان‌سازانی (anachronisme) کمتری داشته باشد، به نویسنده توصیه می‌کند که آثار استادان ادبیات فارسی پیش از مغول را به دقت مطالعه کند. وی خطاها و مسامحاتی چند را به این شرح گوشزد می‌سازد: به جای مرتد عربی، بددین یا بی‌دین مناسب‌تر می‌بود، نیز چاکران، بندگان یا کسان به جای آدم. همچنین وی نمی‌پندارد که نام‌پردخت در دوران مزدپرستی برای اناث به کار رفته باشد چون پری از ارواح بدکار شمرده می‌شده است. واقعیات *realia* نیز از نظر این منتقد دور نمی‌ماند. وی این خطا را یادآور می‌شود که زمزمه مذهبی نزد زردشتیان پیش از غذا برگزار می‌شد نه پس از آن و کلمه زَنار عربی است و به جای آن می‌بایست کُستی یا کُشتی به کار رود. بهار، در این باب، متنی عربی (از دیر عبدون) را شاهد می‌آورد که خدمتکاران را چنین وصف کرده است:

مُرْتَرِّينَ عَلٰی الْاَسَاطِ اِذْجُعِلُوْا
عَلٰی الرَّؤُوسِ اَكَالِيْلٌ مِّنَ الشَّعْرِ ۳۴

ایران‌شناسان نمی‌توانند به سرنوشت زبان فارسی بی‌اعتنا باشند. در این مقام، ما تنها این مسئله خطیر را خاطر نشان می‌سازیم. باید امیدوار بود که نبوغ همگون‌ساز ایرانی یک‌بار دیگر راه حلّ موفقی برای آن بیابد. نمی‌توان منکر بود که زندگی نوین خواه ناخواه در زبان تأثیر خواهد کرد. اما همه مشکل در آن است که مشخص گردد این تأثیر در کجای زبان و تا چه اندازه باشد و در اینجا است که مسئله لزوم ایفای نقش نهاد خاصی مطرح می‌شود. این ملاحظات را با ذکر این نکته پایان دهیم که خوشبختانه نام‌های خاص تاریخی مثلاً در عروس مدی دقیقاً مطابق تلفظ ایرانی نقل شده‌اند. به علاوه، در اینجا نیز اثر اظهارنظرهای انتقادی پروفیسور براون را مشاهده می‌کنیم. دانشمندانی از ایران نیز به اصلاح خطاهایی همت گماشته‌اند که بارها از نویسندگان هم‌وطن آنان سرزده است. از جمله، به مقاله

کسروی تبریزی، مورخ ایرانی (روزنامه ایران، مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۰ [۳ مهر ۱۳۰۹]) اشاره کنیم که با عنوان شایسته «سه غلط مشهور: مد، سیروس، اکباتان» نوشته شده است. آقای کسروی ابتدا اظهار نظر می‌کند که وزارت معارف ایران بدبختانه از این حیث معاف از انتقاد نیست. برای آنکه تلفظ درست نام‌های ایرانی جابیفند باید از کتاب‌های درسی شروع کرد. وی سپس درباره سه نام که در ایران محرف آنها رایج شده به توصیه‌هایی می‌پردازد.

درباره مد و مدی می‌گوید که باید آن را برای عصر هخامنشی ماد و برای عصر ساسانی مای یا ماه نوشت و یادآور می‌شود که ماه در نام‌های (ماه‌دشت یا مایدشت در ولایت کرمانشاهان) باقی مانده است.

در باب سیروس، توصیه می‌کند که کورش به کار برده شود. البته کور، که کورش حالت فاعلی آن است، از آن هم بهتر است؛ لیکن با واژه کور به معنی «نابینا» اشتباه می‌شود. هرچند کسروی گوشزد می‌سازد که واو در کورش معروف و در کور مجهول است؛ لیکن تفاوت این دو واو در فارسی کنونی از بین رفته است. در نام‌های جغرافیائی، هم در فارس تا قرن چهارم و پنجم و هم در ایران (قفقازیه)، رودهایی به نام کور سراغ داریم. سرانجام، در باب اکباتان، باید، به جای این صورت یونانی، صورت ایرانی هاکماتان یا هاکباتان^{۳۵} را نشانند، با این توضیح که ب و م، چنان‌که می‌دانیم، در گونه‌های تلفظی پیشه و میشه یا بهانه و مهانه به کار رفته‌اند. آقای کسروی، با استفاده از این فرصت، نادرستی کاربرد نام ولایت عراق عجم را متذکر می‌شود که، به نظر او، نام ایرانی قدیم، یعنی ماهان یا ماه را باید بر آن نهاد. همین موضوع را بعداً (روزنامه ایران، ۱۱ اوت ۱۹۳۲ [۲۰ مرداد ۱۳۱۱]) رحیم‌زاده صفوی، بار دیگر، مطرح کرد و نوشت:

برای ماننگ بزرگی است که الفاظ ایرانی را که اروپائیان به لهجه مغلوط و محرف تلفظ کرده‌اند، ما هم تقلید کنیم.

اکنون می‌ماند بررسی آنچه جنبه اجتماعی رُمان تاریخی نوین در ایران می‌توان آن را عنوان کرد. در حقیقت، هم از آغاز، کوشیده‌ایم که مبدأ آن را در غلیان افکاری سراغ

گیریم که بر اثر انقلاب در ایران پدیدار گشت و در عین حال، همراه با علل اقتصادی و اجتماعی، یکی از اسباب بروز انقلاب بود.

آقای ا. برتلس، چنان‌که دیدیم، تنها به علل اقتصادی و اجتماعی توجه می‌کند و در پی آن است که در رُمان‌های تاریخی «هم‌ارز اجتماعی» بیابد. وی، در پایان مطالعاتش فکر و نظر خود را با این عبارات به صراحت بیان می‌کند و می‌گوید:

بنابراین، رُمان تاریخی فارسی آفریده سرمایه‌بازرگانی ایرانی است و این تأثیر ناگزیر غرب را روشن می‌سازد. در همه این رُمان‌ها، آثار تأثیر فرانسه را به آسانی می‌توان بازیافت. این تأثیر چندان عمیق هم نیست و از شکل کلی و جزئیاتی چند در پرورش داستان فراتر نمی‌رود. از آنجا که امپریالیسم روس و انگلیس آشکارا متحد فئودالیسم ایرانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم بودند، ادبیات این دو کشور بیش از آن منفور ایرانیان بود که مؤثر افتد. به خلاف، بورژوازی ایران هنوز «چهره حریص و طعمه‌جوی امپریالیسم فرانسه را ندیده بود و فرانسه را کشوری بی‌آزار می‌شمرد.

... رُمان تاریخی فارسی نخست بار در آغاز قرن بیستم پدید آمده است و مبارزه بورژوازی شهری ایران را با فئودالیسم و نوچه‌های آن در وجود زمینداران بزرگ و [بخشی از] روحانیت منعکس می‌سازد. این نوع ادبی، به دلیل موقعیت خاص ایران، که در منگنه دو قدرت امپریالیستی گرفتار بود، تحت تأثیر ادبیات فرانسه و، پیش از همه، رُمان‌های تاریخی آن رشد یافت. مع الوصف، عقب‌ماندگی و ضعف سرمایه‌داری در ایران باعث شد که این تأثیر بسیار عمیق نباشد... (همان اثر، ص ۱۲۴ و ۱۲۵)

ما، به سهم خود، در اختیار این طریقه تفسیر وقایع ادبی سهم نیستیم و در جای دیگری خود را درباره کاربست مارکسیسم در شرق‌شناسی بگوییم. در آنچه خصوصاً به ادبیات مربوط است، بی‌آنکه تأثیر محیط اجتماعی و شرایط تاریخی را منکر باشیم، پیش از همه، به تلاش اثرافرین و ارزش ذاتی فرد، صرف نظر از تعلق طبقاتی او، اعتقاد داریم. بدین سان، در مورد حاضر، هرگاه می‌خواستیم با همکار شوروی خود هم‌نظر باشیم، می‌توانستیم بر این امر تأکید کنیم که صنعتی‌زاده، نویسنده نخستین رُمان تاریخی نوین در ایران، بازرگان است و در جنب رُمان‌های خود، کتابی نوشته است به نام چگونگی ممکن است ممتول شد. لذا، وی یکی از نمایندگان نمونه «سرمایه‌داری بازرگانی» است که، به نظر آقای ا. برتلس، رُمان تاریخی قرن بیستم را در ایران پدید آورده است. مع الوصف، به

نظر می‌رسد که این جزئیات فقط نقشی کاملاً فرعی ایفا می‌کنند. مهم همان فردیتِ اثرآفرین است و، از این بابت، شرح حال صنعتی‌زاده، این *self made man* (مرد خودساخته)، سند بس مهم‌تری است از وابستگی‌های او با طبقه بازرگانان، که مثلاً باعث شده باشند وی را از انقلاب پرولتری بترسانند^{۳۶} - ترسی که، بنا به شرح و تفسیر آقای ا. برتلس، در رُمان دامگستران او بازتاب یافته است. در نظر آقای ا. برتلس، پاره‌ای مستخرج از داستان باستان درباره بازرگانی در عصر کوروش نیز حجتی قوی شمرده می‌شود و حال آنکه، به نظر ما، این شیوه و این مته به خشخاش گذاشتن‌ها، چون نیک بنگریم، به شناخت نوع ادبی مورد بررسی چیزی نمی‌افزاید.

ما ترجیح می‌دهیم که از توصیه‌های استاد مشترکمان [استاد نیکیتین و برتلس]، و. آ. ژوکوفسکی^{۳۷} پیروی کنیم. نظری این بود که، برای فهم بهتر اثری فارسی، باید پیش از هر چیز بکوشیم در نظرگاه منتقدان ایرانی جای گیریم و به عقیده و نظر آنان رجوع کنیم. ما در حد امکان این کار را انجام دادیم و امیدواریم که، از این راه، بر مسئله موضوع مطالعه پرتو نوری افکنده باشیم.

حال که این نکته روشن شد، باید بگوییم، که به نظر ما، تنها در این روزگار است که انقلاب ایران رفته رفته ظرفیت کامل خود را در جهت دگرگونی سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد.

چارچوب این شرح اجازه نمی‌دهد بر سر تحلیل عمقی‌تر موقعیت کنونی ایران درنگ کنیم. به علاوه، بی‌آنکه از مخالفت احتمالی با نظر خود بیم داشته باشیم، اظهار این قول را مجاز می‌شماریم که ایران، پس از لرزه و تکان وحشتناک جنگ [بین‌المللی]، در عصر نو شکفتگی و کارسازنده گام نهاد، و این در همه عرصه‌ها مشهود است. ایران به خصوص حاکمیت تمام و کمال خود را در روابط خود با کشورهای بیگانه از نو به چنگ آورد و در جامعه ملل صاحب کرسی شد و حتی فعلاً یگانه نماینده جهان

۳۶) بی‌مناسبت نیست این توضیح افزوده شود که شرایط اجتماعی و اقتصادی یگانه عامل اثرگذار در جریان‌ات ادبی نیست هر چند یکی از این عوامل است، با این قید که، به هر حال، این عامل، همچنان که عوامل دیگر محیطی - تربیت خانوادگی، پرورش فرهنگی، داد و ستدهای فکری، سوانح زندگی، سفرها، مطالعات و نظایر آنها - مجموعاً فقط و فقط از طریق شخصیت اثرآفرین نه به طور مستقیم است که در اثر او بازتاب می‌یابد. - مترجم

37) V. A. Joukovski

اسلامی در این جامعه است.^{۳۸} در این کشور، رژیم کاپیتولاسیون دیگر حاکم نیست. در امور گمرکی خودسامانی رعایت می‌شود. بانک ملی دایر و درکار است. عملیات ساختمانی راه‌آهن، توسعه شبکه راه‌های مواصلاتی، جریان نوعی صنعتی شدن فعالانه دنبال می‌شود. صدها بورسیه ایرانی در مدارس متوسطه و عالی خارج، بیشتر در فرانسه، تحصیل می‌کنند.

حکومت کنونی، زیر فشار شاه نیرومند و آگاه، به همه ابتکارات سودمند روی خوش نشان می‌دهد. مثلاً، در عرصه‌ای که مستشرقان به خصوص در آن ذی‌علاقه‌اند، این نمایش درخشان، یعنی نمایشگاه هنر ایرانی در لندن، امکان برپایی یافته است. بقاع و مساجد و کاخ‌های ایرانی، نخست‌بار در تاریخ، ذخایر نفیس خود را در مجموعه‌ای که به شیوه عملی سازمان یافته، در معرض تماشای ما گذاشته‌اند.

همچنین خبر داریم که حکومت ایران خواسته است آزادی عمل خود را در کاوش‌های درون خاک کشور که به یادگارهای تاریخی هزارساله انباشته است از سرگیرد. یک موزه ملی در تهران در دست تأسیس است، در حالی که یک انجمن باستان‌شناسی چندزمانی است در آن مشغول فعالیت است و جزوه‌هایی حاوی مطالب بسیار مفید منتشر می‌کند.^{۳۹} در جنب این سازمان‌ها، شاهد انتشار مجلات محافل ادبی هستیم که انجمن ادبی ایران در رأس آنها جای دارد.

سخنرانی جالبی از دکتر افشار در این انجمن (روزنامه ایران، ۲۹ ژوئیه ۱۹۳۰ [۷ مرداد ۱۳۰۹] و بعد) دقیقاً به مسئله ملی ملت و ملیت اختصاص یافته بود. در این خطابه، از جمله، از پان ایرانیسم معنوی نه‌سیاسی [گستره فرهنگی ایران] سخن می‌رفت. دُکترین ملی، در آن، به ویژه ارزشی اخلاقی (در معنایی که رنان^{۴۰} مُراد می‌گرفت) قلمداد، و، برای تحکیم آن، از جمله دیگر وسایل، مطالعه تاریخ ایران توصیه شده بود.

خلاصه آنکه بلاتردید شاهد بیداری و بروز نیروهای ملی در ایران هستیم و ظهور رُمان تاریخی بی‌گمان می‌تواند و باید برحسب تمامی این فضای نوین تفسیر شود.

۳۸) این مقاله پیش از پذیرفته شدن ترکیه و عراق در جامعه ملل نوشته شده است. - مترجم
۳۹) پیداست که نویسنده از نظرگاه علایق خاص مستشرقان دستاوردهای آن دوران را برمی‌شمارد و

می‌ستاید. - مترجم
۴۰) E. RENAN (۱۸۲۳-۱۸۹۲) منتقد و مورخ مشهور فرانسوی. - مترجم

رُمان تاریخی کنونی تنها همین روحیه نوین در ایران را منعکس می‌سازد. هم نویسندگان و هم منتقدان آن را یکی از وسایل احیای شرافت و عزت ملی می‌شمارند. آریان‌پور در مقدمه اثرش می‌نویسد:

در ملتی که هنوز تاریخ او کاملاً تدوین و رواج نیافته، رُمان تاریخی در درجه اول اهمیت است.^{۴۱}

همین فکر در مقدمه دامگستران (جلد دوم) بیان شده است. نویسنده در آن توضیح می‌دهد که به خصوص بر آن بوده است که نشان دهد علل انقراض شاهنشاهی ساسانی و محو استقلال ایران چه بوده است. بر ارزش و اهمیت استقلال در مقدمه سلحشور تأکید شده است. باید به یاد داشت که نویسندگان نوین از خصلت سازماندهی سلطه اسلام بر تمدن ایرانی واقف‌اند. در عین حال، نقش عناصر ایرانی در علوم و ادبیات جهان اسلامی مسلم و آشکار است. اگر گاهی، مثلاً در جریان گزارش داستان عروس مدی، ذکری از پیروزی آرمان‌های آریائی بر سامیان به میان می‌آید، نباید از آن ساخت و پرداخت روحیه ضدّ عربی و ضدّ اسلامی را نتیجه گرفت.

همچنین کوشش‌هایی که در راه تصفیه زبان تازه رُمان‌های تاریخی و منطبق ساختن آن بر زبان روزگاران دیرین شده باز بیش از آن مختصر و کم‌دعوی‌اند که بتوان آنها را به عنوان ماده‌ای برای تعمیم به کار برد. لذا نباید برای انتخاب موضوع در رُمان‌های تاریخی اهمیت فراوانی قایل شد.

آقای عباس اقبال، مؤلف اثری جالب به نام **خاندان‌نوبختی**، که به تازگی (۱۹۳۳ [۱۳۱۲ش]) در تهران منتشر شده، در مقام مورّخ، به طریق عمیق‌تر، روابط ایران و عرب را تحلیل می‌کند. وی به خصوص نشان می‌دهد که ایرانیان، پس از پیروزی مادّی اعراب، به گرفتن انتقام از طریق معنوی همت گماشتند (مقدمه، صفحه ۵):

همین که ایام محنت لشکرکشی عرب به ایران و قتل و غارت‌ها رو به کوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانی‌ها در مقابل این واقعه هایلّه کاسته شد، برای مغلوبین، دوره ندبه و تأسف بر ایام شوکت گذشته و چاره‌اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از مخاصمات نظامی و لشکری که به مغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکر بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکر شامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را به حکم تدبیر واگذاشت.

(۴۱) در متن، فقط ترجمه فرانسه آمده است و، ما مطلب را از اصل اثر نقل کردیم. - مترجم

آقای عباس اقبال سپس فعالیت عبداللہ بن مقفع را به اجمال گزارش می‌کند که برای بیداری روح ایرانی در قوم مغلوب کوشش بسیار کرده و تأکید می‌کند که پیوستن ایرانیان به تشیع یکی از صور واکنش ضدّ عربی آنها بوده و برخی از فریق شیعی حتی دیگر از اسلام چیزی در بساط نداشتند (مقدمه، صفحه ۱۰۷):

اکثر ایرانی‌ها به مذهب شیعه گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیروان این فرقه گردیدند منتہی در اختیار این طریق نیز جماعتی، به تدبیر و حکمت، آراء موروثی اجدادی را که به ظاهر نیز چندان زننده به نظر نمی‌آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع خود به یک نوع توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر تقبل عنوان شیعه را آلتی ساخته علناً بر ضدّ خلفا و هرگونه فکر عربی حتی در باطن بر ضدّ اسلام برخاستند و، اگر چه در رفتن این راه عده‌ای از این فرق به عمد قدم بر نمی‌داشتند و چنین می‌پنداشتند که جمیع افکار ایشان عین اسلام است، باز محرک اصلی آن جماعت غلیان احساسات ایران‌پرستی و بستگی به آراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان به در می‌برده و در این طریقشان می‌انداخته است.

به هر حال، احساسات ملی، که به یاری این طریقه بیان ادبی در زبان فارسی پرورده شده، ظاهراً با چارچوب تمدن اسلامی به خوبی خوب سازگاری دارد. اگر نویسندگان به روزگاران دیرین پیش از اسلام نظر دوخته‌اند، این نشانه‌ی علاقه خاصّ آنان به آن دوران نیست بلکه بیشتر حاکی از آن است که می‌خواهند افق دید تاریخی خوانندگان را گسترده‌تر سازند و از این راه به تقویت میهن‌دوستی آنان کمک کنند. نویسنده داستان باستان، در مقدمه، وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده بوده به صراحت بیان می‌کند (برتلس، ص ۱۲۰)، وی می‌نویسد:

اروپائیان در رُمان‌های خود مضامین علمی و اجتماعی درج می‌کنند. چند فقره از این رُمان‌ها به زبان فارسی ترجمه شده است، لیکن همه آنها تاریخ غرب است و به کار بیدار کردن احساسات ملی ایرانیان نمی‌آید. باید آثاری پدید آورد که خالص ایرانی و از همه مهم‌تر آنکه درباره شاهان بزرگ گذشته باشند، چون این کار عظمت کهن و قدرت ایران را به یاد خواهد آورد و در برابر ما کرامت و شرافت ملی را مجسم خواهد ساخت و بدین سان میهن‌دوستی و عشق به ملت را در ما تحکیم و تقویت خواهد کرد.^{۴۲}

(۴۲) متأسفانه متن اصلی این نقل قول در دسترس نبود؛ ناگزیر از روی متن فرانسه به فارسی ترجمه و نقل شد.

نویسنده مقاله‌ای در نقد رُمان لازیکا (علی صادقی؛ روزنامه ایران، ۹ اردیبهشت ۱۳۱۰) می‌نویسد:

بدیهی است مطالعه این قبیل تألیفات و اطلاعات تاریخی راجع به اجداد بزرگ بهترین وسیله برای ایجاد غرور ملی در دل افراد ایرانی است.

نویسنده دیگری با نام مستعار «استخر» سلسله مقالاتی به همین مسئله غرور یا شرافت و کرامت ملی اختصاص داده، که در آنها با عقیده بدبینانه بسیار شایع در برخی از محافل جامعه ایرانی مخالفت می‌کند. عقیده‌ای که بر حسب آن گویا ایرانی برای جهان انسانی کاری نکرده و هرگز هم نخواهد کرد... استخر به ضد این اظهارات بی‌اساس و یأس‌آور قویاً قد علم می‌کند و بر ضرورت بیدار ساختن علاقه‌حاذتری در ایرانیان نسبت به تاریخ ملی تأکید می‌ورزد و بر آن است که باید به بقای گذشته علاقه‌مند شد، حفاظت آنها را تضمین کرد، و از آنها درس گرفت. ایران، اگر خصایص تمایزبخش خود را از دست بدهد، در بازار جهانی چه ارزشی خواهد داشت؟

وی، در پایان می‌نویسد که خوشبختانه رجلی تاریخی در ایران ظهور کرده و حیات ملی را به پیش رانده است. صرف نظر از موضوع مورد بحث و گفت و گو، اکنون این نغمه غالباً در ایران شنیده می‌شود و ما دفتر مجموعه استدلال‌های خود را دایر بر اینکه میان پدید آمدن رمان تاریخی و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کنونی در ایران پیوند نزدیکی وجود دارد در اینجا می‌بندیم. افکار عمومی در ایران به خوبی بر آن واقف است. در یکی از مقاله‌ها درباره لازیکا، که پیش‌تر از آن نقل قول کردیم، میان دوره انقلابی، یعنی زمانی که فعالیت نویسندگان به خصوص می‌بایست در خدمت مبارزه سیاسی باشد، از یک سو، و دوران سازندگی کنونی، که در آن تعادل عقاید حاصل گشته و در نتیجه اذهان آرامش یافته و می‌تواند به نگارش آثار تاریخی بپردازد، از سوی دیگر، فرق گذاشته شده است.

خوشبختانه اخیراً به واسطه تولید شدن فراغت در افکار و رفع تشنج عقاید چندین تألیف خوب... در افق مطبوعات ایران ظاهر شده

برای ما آسان خواهد بود در رُمان‌هایی که از مطالعه آنها فارغ گشتیم، بیش از یک خطابه میهن‌پرستانه از این سو و آن سو گرد آوریم. هر چند نویسنده آنها را بر زبان یکی از

«نیاکان بزرگ» خود جاری ساخته، به نظر ما، طنین پیامی خطاب به احساسات ملی خوانندگان از آنها به گوش می‌رسد. بابا شمعون به مانی می‌گوید:

... باید وطن و مملکت خود را دوست بداری و یقین داشته باشی تا سایر هم‌وطنان تو سعادت‌مند نباشند تو سعادت‌مند نیستی و آگاه باشی که این عقیده فقط می‌تواند همیشه ایرانیان را در عظمت و جلالت بدارد. (مانی نقاش، ص ۱۲)

ما فی المثل وصیت سیاسی شاپور را که در مانی نقاش عرضه شده یا اندرزه‌های سیاگزارس به جانشین خود و همچنین توصیف کشور ماد در آن زمان را که در عروس مدی آمده ذیل همین سرعنوان جای دهیم.

کوشیدیم تا ملاحظاتی را در اینجا گرد آوریم که به نظر ما رُمان تاریخی در ادبیات فارسی کنونی را به ایران‌شناسان نشان می‌دهد. اگر، با توجه به اینکه این نوع ادبی در ایران هنوز در اوایل عمر خود است، اظهار نظر قطعی درباره آن هنوز زود باشد، مع الوصف به نظر ما خالی از فایده نیست که از هم اکنون خصایص آن را معین کنیم. هر چند به این قصد باشد که بتوانیم از آنها برای قضاوت درباره تحول آن استفاده کنیم. آیا این تحول صورت خواهد گرفت و، اگر جواب مثبت باشد، در چه جهتی صورت خواهد گرفت؟ در حقیقت، ضمن باقی ماندن در سطح اجتماعی، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا این نوع ادبی رواج خواهد یافت. آیا به قشرهای بالا و نخبگان محدود خواهد ماند و عامه مردم به سنت افسانه‌ای که بزرگ‌ترین شاعران ملی آن را حفظ کرده‌اند قناعت خواهد کرد؟ اگر چنین شود، چه بسا آن گسستگی و شکاف که باید از آن پرهیز کرد بیشتر و عمیق‌تر گردد، چون به حال شکوفایی و رونق رُمان تاریخی زیان‌آور خواهد بود. رُمان تاریخی، همچون هر اثر ادبی دیگر، برای آنکه پدیده‌ای انتزاعی باقی نماند و خواننده پیدا کند باید با کشور و مردم کشورش پیوند زنده داشته باشد.

در سطح ادبی، این پرسش مطرح می‌شود که پیشرفت مطالعات تاریخی در ایران و توسعه معلومات دقیق و صحیح درباره گذشته تا چه اندازه به حال موفقیت آثار تخیلی رُمان‌نویسان مساعد خواهند بود؟ صنعتی‌زاده در اثر خیال‌بافانه جالبی به نام **مجمع دیوانگان** پیش‌بینی می‌کند که، در سال ۲۰۰۰، استاد تاریخی را که برای شاگردانش از فاتحان و جهانگشایانی سخن بگوید در دارالمجانین (تیمارستان) حبس خواهند کرد. بی‌آنکه چندان دور برویم و با قبول این امر که مطالعات تاریخی ممکن است در ایران (که

در آن مورخان ارزشمندی چون سید احمدخان کسروی به سر می‌برند^{۴۳} و در جاهای دیگر دنبال شود، می‌توان از آن بیم داشت که رُمان تاریخی، همچنان که در اروپا شاهد بودیم، رواج کمتری داشته باشد.

مع‌الوصف، زمانی که سخن از محیط‌هایی بس متفاوت چون شرق و غرب در میان باشد، تعمیم هر قاعده سفت و سختی خطرناک خواهد بود. رُمان تاریخی در ایران، با رها شدن از تأثیر بیگانه، در پرتو بُرد وطن‌دوستانه خود، شاید ایام بسیار خوشی در پی داشته باشد و این آن چیزی است که ما صمیمانه برایش آرزو می‌کنیم.



۴۳) این جمله مربوط می‌شود به چهره‌ای از کسروی که هنوز موضع‌گیری‌های کذائنی غیرعلمی و خام و ناشیانه او نسبت به باورهای عامه مردم ایران اعلام نشده و دعوی‌های غریب و غرورآمیز او بر ملا نگشته بود. - مترجم